

ایران، همگام با روزنامه‌نگاران ملی، از حقوق و منافع ایران دفاع کرد و در شماره ۱۸ مهر ۱۳۲۳ روزنامه داد ضمن اعتراض به رویه ساعد نخست‌وزیر نوشت «... دولت می‌خواست با آمریکایی‌ها وارد معامله شود، اما وقتی پیشنهاد روسیه رسید، عقب نشست...»

عمیدی نوری عضو هیأت اعزامی ایران به مسکو به ریاست قوام‌السلطنه، برای مذاکره درباره خروج نیروهای نظامی شوروی از ایران، در اسفند ۱۳۲۵ بود،^(۱) همچنین از اعضای مؤسس حزب دموکرات قوام‌السلطنه به شمار می‌رفت. با ایتهمه هنوز دو هفته از تأسیس حزب دموکرات نگذشته بود که علیه قوام‌السلطنه و حزب او، به مخالفت برخاست و نوشت:

«... تنها سودجویان و قدرت‌پرستان نبودند که در حزب دموکرات جمع شدند، بلکه کلیه عناصر ارتجاع و دشمنان آزادی ایران و همه آنها که تا دیروز در حزب اراده ملی و زیر پرچم سیدضیاء سینه می‌زدند حالا که مجلس چهاردهم منحل شده و سیدضیاء‌الدین هم توقیف گردیده، جملگی روی به حزب قوام‌السلطنه آورده‌اند...»^(۲)

روز ۷ آبان ۱۳۲۸ در مراسم انتخاب ۱۵ تن سناتورهای درجه دوم، که در استانداری تهران صورت گرفت و دکتر مصدق به فرمایشی بودن انتخابات و اثبات اینکه انتخاب شوندگان از پیش تعیین و مشخص شده‌اند، اعتراض کرد،^(۳) عمیدی نوری، در پاسخ به سناتور علی وکیلی که مصدق را منفی‌باف خواند، از مصدق حمایت کرد و گفت:

«... چرا خجالت نمی‌گشی؟ تو متهم به دزدی و اختلاس بودی و در دیوان کیفر محکوم شدی و به زندان افتادی. تو حق نداری خودت را با این مرد شریف که در توقیف دیکتاتور بود مقایسه کنی...»^(۴)

۱. قلم و سیاست، صفحه ۱۸۵. ۲. روزنامه داد، تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۲۵.

۳. پس از اخذ رأی مخفی از ۶۴ سناتور درجه اولی که در آن جلسه حضور داشتند (برای انتخابات سناتورهای درجه ۲ و اعلام نتیجه)، دکتر مصدق از فرماندار تهران، درخواست کرد پاکت لاک و مهر شده‌ای را که قبلی از اخذ رأی به او داده بود باز کند و اسامی نوشته شده در آن صورت را با اسامی افرادی که در آن روز با رأی مخفی به سناتوری انتخاب شده‌اند، تطبیق نماید. پس از قرائت اسامی و تطبیق آن افراد با سناتورهای انتخاب شده، یکسان بودن اسامی مشخص گردید.

۴. قلم و سیاست، صفحات ۲۹۵-۲۹۶.

عمیدی نوری پس از جدایی از جبهه ملی، همگام با مطبوعات حزب توده، و روزنامه‌های دریاری، مانند آتش، طلوع و وظینه، به مخالفت با دولت مصدق برخاست و دولت را قلدر و چپاولگر توصیف کرد و نوشت:

«... حکومت قلدر دکتر مصدق را مجلس شورای ملی باید سرنگون سازد. در تاریخ ایران سابقه ندارد دولتی تشکیل شود که خود در چابیدن و قتل و غارت مردم بی‌گناه شرکت کرده، نظم عمومی را مختل نموده و دست به ریختن خون مردم بزند...»^(۱)

عمیدی نوری، در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ دست داشت. وی به این اتهام، همراه با گروه اوپاش شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ)، محمود مسگر، طیب حاج رضایی، حسین رمضان‌بخش، احمد عشقی و سیاستمداران وابسته به دربار، مانند جمال امامی، غلامحسین فروهر و ابوالحسن صیرفی دستگیر و بازداشت گردید. پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد، با سرلشکر زاهدی ارتباط و همکاری داشت.

وی درباره چاپ فرمان نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی در روزنامه داد نوشت:

«... ظهر ۲۷ مرداد [۱۳۳۲] آقای مصطفی المونی با تلفن اطلاع داد که در میان محتویات صندوق مراسلات، کلیشه‌ای هم با یادداشتی رسیده است، گفتم چیست؟ گفت: کلیشه فرمان اعلیحضرت دایر بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری است. یادداشت هم به خط آقای اردشیر زاهدی است. دستور دادم فرمان را وسط صفحه اول بگذارند توی کادر، با عنوان درشت»^(۲)

تغییر موضع عمیدی نوری به عنوان یکی از مؤسسين جبهه ملی ایران، تا به آنجا رسید که در صف دشمنان نهضت ملی ایران درآمد. اعتراف تکان دهنده او را در زیر نقل می‌کنیم:

«... عصر روز ۲۷ مرداد [۱۳۳۲] در روزنامه خواندم که آقای هندرسن سفیرکبیر آمریکا به ملاقات دکتر مصدق رفته است. با آگاهی که از روحیه دکتر مصدق داشتم، تصور نمودم باز هم ترتیب ملاقات را خود او داده است، زیرا این نوع ملاقات‌ها برای تأثیر در افکار و محافل سیاسی است. از این جهت با تلفن با سفارت آمریکا، با آقای علی پاشا صالح تماس گرفتم و گفتم: پیغام مرا به آقای سفیرکبیر برسانید که باز هم ملاقاتی نمودید تا از آن بهره‌برداری برای تثبیت دولت یاغی بشود؟

او گفت: پیغام شما را می‌رسانم. یک ربع بعد به من تلفن کرد که آقای سفیر در پاسخ به پیغام شما گفتند: این ملاقات، از آن ملاقات‌ها نبود، بلکه خودم از ایشان

۱. روزنامه داد، ۱۷ آذر، ۱۳۳۰.

۲. خاطرات عمیدی نوری، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۳۳.

وقت گرفتیم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسم می‌بیند و کثورتی در اختیار توده‌ای‌هاست، دیگر رابطه‌ای با شما نخواهد داشت. دکتر مصدق جواب داد: الان دستور می‌دهم جلو تظاهرات توده‌ای‌ها را بگیرند. خیال می‌کنم این استنباط شما صحیح باشد.^(۱)

عمیدی نوری پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به اتهام خیانت به کشور در دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام گردید.

عبدالقادر آزاد - آزاد از زمره کسانی بود که در دوره حکومت قوام السلطنه، به شرط عضویت در حزب دموکرات قوام، در دوره پانزدهم به مجلس راه یافت. هنگام طرح اعتبارنامه‌ها، اعتبارنامه وی از طرف نمایندگان حزب دموکرات مورد اعتراض قرار گرفت. آزاد در جلسه شهریور ۱۳۲۸ مجلس، علیه قوام السلطنه به استناد نقض قوانین اعلام جرم کرد، در جلسه ۱۲ مهر ۱۳۲۶ هنگام طرح رأی اعتماد به دولت، رأی مخالف داد.

عبدالقادر آزاد هنگام معرفی کابینه هزیر در جلسه اول تیر ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی، همراه با مکی، حائری‌زاده، غلامحسین رحیمیان و محمدرضا آشتیانی‌زاده، علیه نخست‌وزیر اعلام جرم کرد. در ۱۴ شهریور ۱۳۲۷ دولت را به علت توقیف غیرقانونی مطبوعات و قیام علیه قانون اساسی استیضاح کرد. هنگام طرح لایحه قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم، با اقلیت همکاری کرد. این‌گونه اقدامات برای او شهرت و اعتبار فراهم ساخت و در جرگه یاران مصدق درآمد. پس از قتل هزیر در ۱۳ آبان ۱۳۲۷ همراه با یاران مصدق بازداشت گردید. در تحصن دربار شرکت کرد. از مؤسسين جبهه ملی بود و در انتخابات دوره شانزدهم به عنوان نامزد جبهه ملی از تهران به نمایندگی انتخاب شد و به عضویت فراکسیون «وطن» درآمد.

نخست‌وزیری مصدق مقدمه اختلاف در جبهه ملی شد. پس از تشکیل دولت، عبدالقادر آزاد، انتظار داشت از حزب او به نام «استقلال» دو تن وزیر در کابینه انتخاب شود^(۲) و چون با خواست او موافقت نشد، به صف مخالفان دولت و

۱. خاطرات عمیدی نوری، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد، ۱۳۵۳.

۲. مذاکرات مجلس، ۲۱ خرداد ۱۳۳۰؛ قلم و سیاست، صفحه ۴۵۸، بحران دموکراسی، صفحه ۳۵۱.

اقلیت جمال امامی پیوست. به نوشته دکتر حسین فاطمی «در موقعی که عبدالقدیر آزاد، با پیراسته و دولتشاهی و سایرین همکاری می‌کرد، او را کاندیدای نخست‌وزیری کرده بودند و گفته می‌شد که «ملکه مادر» نیز سخت او را تشویق و تأیید می‌کند»^(۱)

عبدالقدیر آزاد، که تا چند هفته پیش عضو فراکسیون وطن بود، در جلسه ۱۶ تیر ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی دکتر مصداق را مورد حمله قرار داد و گفت:
«... کابینه آقای دکتر مصداق تا به حال فقط میتینگ داده و در روزنامه‌ها مردم را هو کرده‌اند. خدا کند که نتیجه کار ایشان مانند حکومت هیتلر برای ملت ایران خطرناک نباشد.»

آزاد، پس از جدایی از فراکسیون جبهه ملی در تمام دوره مجلس شانزدهم با اقلیت جمال امامی همکاری کرد. در انتخابات دوره هفدهم، همراه با گروه مخالف دولت (جمال امامی، عمیدی نوری، سرهنگ حسن یمنی، محمدعلی مسعودی، سیدمهدی میراشرفی، میرسیدعلی بهبهانی، سیدمهدی پیراسته و هاشمی حائری) نامزد نمایندگی شد. وی در تمام دوره حکومت مصداق از مخالفت علیه او دست نکشید.

ابوالحسن حائری‌زاده - حائری‌زاده در مجلس ۴ و ۵ و ۶ نماینده مردم یزد در مجلس شورای ملی بود. در مجلس هفتم در فراکسیون اقلیت، با نمایندگانی چون مصداق، مدرس، زعیم، ملک‌الشعراء بهار، مستوفی‌الممالک، و مشیرالدوله همکاری داشت و با قدرت مهیب رضاخان سردار سپه مبارزه کرد. در مرداد ۱۳۰۳ همراه با مدرس، کازرونی، عراقی، اخگر، زعیم و ملک‌الشعراء بهار، نخست‌وزیر، سردار سپه را به علت قیام و اقدام برضد قانون اساسی و حکومت مشروطه استیضاح کرد. حائری‌زاده پس از شهریور ۱۳۲۰ همکاری با قوام‌السلطنه را با عنوان هیأت مؤسس حزب دموکرات ایران آغاز کرد و در انتخابات دوره پانزدهم از سبزواری به نمایندگی انتخاب گردید. در جلسه ۱۲ مهر ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی، هنگام اخذ رأی به برنامه دولت قوام، رأی مخالف داد. در اول تیر ۱۳۲۷ علیه کابینه هزیر، اعلام جرم کرد. حائری‌زاده از مخالفان لایحه قرارداد الحاقی بود و همراه با مکی،

۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، یادداشت‌های مخفی دکتر فاطمی، صفحه ۵۶۸.

بقایای و آزاد دولت ساعد را به عنوان عدم استیفای حقوق ایران استیضاح کرد. روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸ همراه با دکتر مصدق در تحصن دربار شرکت داشت و به عضویت جبهه ملی ایران درآمد. در انتخابات دوره شانزدهم به عنوان نامزد جبهه ملی به نمایندگی مردم تهران انتخاب گردید. در تیر ماه ۱۳۲۹ به عضویت کمیسیون ۱۸ نفری مخصوص نفت برگزیده شد و به طرح ملی شدن صنعت نفت رأی داد. روز ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱ پس از استعفای مصدق از نخست‌وزیری و اعلام رأی تمایل ۴۰ تن از نمایندگان درباری به دکتر امامی، امام جمعه تهران، ۳۱ تن از طرفداران مصدق در اعلامیه‌ای خاطر نشان ساختند که در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی، جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست. حائری‌زاده، از فعالان تهیه این طرح و امضاکننده آن بود.

پس از پیروزی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و تجدید نخست‌وزیری مصدق، ۳۲ تن از نمایندگان طرفدار مصدق فراکسیون نهضت ملی را تشکیل دادند. حائری‌زاده نیز از اعضای آن بود.

آغاز مخالفت با دکتر مصدق - در جلسه ۹ مرداد ۱۳۳۱ هنگام طرح لایحه اختیارات دکتر مصدق، حائری‌زاده عضو فراکسیون نهضت ملی با آن مخالفت کرد و از آن پس در ائتلاف با آیت‌الله کاشانی، دکتر مظفر بقایی و حسین مکی و دیگر مخالفان دولت علیه مصدق به طور علنی موضع گرفت. در جریان توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، با مخالفان مصدق همکاری کرد. غروب روز ۹ اسفند، مصدق در جلسه خصوصی مجلس طی نطق طولانی و ضمن شرح رویدادهای آن روز از روی اسرار زیادی پرده برداشت و ضمن حمله به مخالفین در مجلس، به دربار و ستاد ارتش، اتمام حجت کرد چنانچه مجلس ظرف ۴۸ ساعت یک نفر را به جای او تعیین نکند، طی پیامی مردم را از چگونگی موضوع آگاه خواهد کرد و اخطار نمود که او نخست‌وزیر ملت است، نه نخست‌وزیر شاه و مجلس.

در آن جلسه، حائری‌زاده، با همان شیوه جمال امامی در مجلس هفدهم، مصدق را مورد حمله قرار داد و خطاب به او گفت که در این صورت چرا به مجلس آمده است و راه چاره را از وکلای می خواهد...^(۱) در اواسط اسفند ۱۳۳۱ مجلس

شورای ملی برای رفع اختلافات دولت و شاه هیأتی را به نام هیأت هشت نفری انتخاب کرد. حائری زاده نیز به عضویت هیأت انتخاب گردید. وی در جلسه خصوصی روز ۱۶ فروردین مجلس شورای ملی، دکتر مصدق را مورد حمله قرار داد و او را همچون رضاشاه دیکتاتور دانست. در اواخر اسفند حائری زاده با عنوان لیبر فراكسیون آزادی، درخواست تحصن ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲ سرلشکر زاهدی را به مجلس شورای ملی تأیید کرد.^(۱)

در جلسه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ هنگام طرح گزارش هیأت هشت نفری، در فوریت اول آن، حائری زاده که خود عضو هیأت بود، به مخالفت برخاست. در جلسه خصوصی روز ۲ خرداد مجلس شورای ملی نیز ضمن ابراز مخالفت با گزارش هیأت هشت نفری، رسیدگی به آن را موکول به سلب اختیارات از دکتر مصدق کرد.^(۲)

و سرانجام در مرداد ۱۳۳۲ حائری زاده طی تلگرامی به عنوان دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد که «مصدق در نظر دارد یک دولت کمونیستی به مردم ایران تحمیل کند»^(۳)

حائری زاده، از زمان تحصن زاهدی در مجلس، با او همچنان ارتباط داشت، مردی که در مجلس پنجم، با رضاخان سردار سپه در افتاده بود؛ خود را مدافع آزادی و دموکراسی می دانست و از بنیانگذاران جبهه ملی ایران بود، در ماه های آخر نخست وزیری مصدق، علیه او به پاخاست، و رهبری گروه مخالف دولت را به عهده گرفت و تا سقوط مصدق از پای ننشست. در انتخابات رسوای دوره هجدهم مجلس شورای ملی، به نمایندگی انتخاب گردید.

اگر ادعای حائری زاده را در پابندی به اصولی که بدان اعتقاد داشت، یعنی مقابله با هرگونه انحراف یا تخلف از اصول آزادی و دموکراسی بپذیریم، دوستی، سازش و همکاری او را یا سرلشکر فضل الله زاهدی، عامل اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را چگونه می توان توجیه کرد؟ اردشیر زاهدی داستان ارتباط دوستان پدرش را در شب ۲۴ مرداد، بدین شرح نقل کرده است:

... آن شب (۲۳ مرداد) تقریباً تا سه ساعت بعد از نیمه شب به بحث و مذاکره درباره برنامه روز بعد پرداختیم. بعد، به دستور پدرم من بوسیله تلفن به عده ای از نزدیکان

۱. قلم و سیاست، صفحات ۷۵۱-۷۵۲. ۲. همانجا، صفحه ۷۸۳.

۳. تلگراف حائری زاده به دبیرکل سازمان ملل، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه ها.

و آشنایان اطلاع دادم که ساعت هفت صبح، به باغ آقای مقدم، یعنی محل اقامت ما بیایند.

از ساعت شش و نیم روز شنبه ۲۴ مرداد، تدریجاً کسانی که در آن ایام با ما همکاری و همفکری داشتند به باغ آقای مقدم وارد شدند. تا آنجایی که به یاد دارم، تیمسار سرتیپ گیلانشاه (سرلشکر فعلی) تیمسار سرلشکر باتمانقلیچ - سرهنگ فرزندگان (سرتیپ فرزندگان فعلی و وزیر پست و تلگراف سابق) تیمسار سرتیپ نفی زاده - آقایان حائری زاده و عبدالرحمن فرامرزی و عدای از افسران بازنشسته و یکی دو نفر دیگر از نمایندگان مجلس شورای ملی تا قبل از ساعت هشت، در باغ آقای مقدم اجتماع کردند [۱]. درست ساعت هشت و ربع بود که پدرم طی چند کلمه‌ای صدور فرمان نخست‌وزیری خودش را به حاضرین اطلاع داد و همه اظهار خوشوقتی کردند...^(۱)

دکتر حسین فاطمی، منشر و شخصیت حائری زاده را بدین شرح توصیف کرده است:

«... عناصری که سال‌ها مشق اقلیت کرده‌اند و خیلی در حفظ و جاهت کوشا هستند، حالا نمی‌توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند [۲]. حائری زاده همیشه تظاهر به مخالفت با رضاخان می‌کرد، من گمان نمی‌کنم از روزهای اول زمزمه‌های [مخالفت] او، از دربار الهام داشته است، اما چون مردی مستبد و لجوج و نزدیک‌بین است، از خبرهایی، مثلاً انتخاب رییس فرهنگ یزد، می‌رنجید و اختلاف محلی خود را با «دکتر طاهری» در یزد، در مسائل مملکتی دخالت می‌داد [۳]. ولی چون انتخابات در پیش بود، حائری زاده زرننگ‌تر از آن بود که در آن موقع حساس از دکتر مصدق و جبهه ملی بپرد...»^(۲)

چنین بود سرانجام زندگی سیاسی ۳۰ ساله ابوالحسن حائری زاده، مردی که ظاهراً خوش درخشید و بدنام مرد...

حسین مکی - فعالیت سیاسی حسین مکی، با سابقه خدمت در نیروی هوایی و شهرداری تهران، نخست با عضویت در حزب ایران، در دوره زمامداری احمد فرام

- ۱- لردشیر زاهدی، پنج روز تعیین‌کننده (۱۸-۱۲ اوت) ۱۹۵۲، صفحه ۳، ترجمه از متن انگلیسی، این جزوه ۸۷ صفحه‌ای، به عنوان پیوسته در «روحانی» به عنوان کتابی از «مؤسسه اردشیر زاهدی» در سال ۱۳۳۷ در مجله اطلاعات ماهانه انتشار یافت.
- ۲- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یادداشت‌های دکتر سیدحسین فاطمی در مخفی‌گاه، صفحه ۵۶۸.

(قوام السلطنه) در سال ۱۳۲۴ آغاز گردید. ورود دوباره قوام به صحنه سیاست، در شرایط بحرانی روابط ایران و شوروی، اعلام حکومت خود مختار آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری و خودداری شوروی‌ها از تخلیه خاک ایران، فرصت مناسبی برای طالبان جاه و مقام و نیز فرصت طلبان فراهم ساخته بود. تشکیل حزب دموکرات ایران (اولین حزبی که برخلاف اصول و میانی حزبی، از سوی دولت و با استفاده از قدرت و امکانات دولتی، آنها در آستانه انتخابات دوره پانزدهم) نیز شمار زیادی از افراد را با انگیزه‌های گوناگون به سوی آن کشانید. حسین مکی نیز به قوام السلطنه روی آورد و یکی از مداحان حضرت اشرف گردید. مکی در شماره ۲ آبان ۱۳۲۵ روزنامه دموکرات، ارگان حزب دموکرات ایران نوشت:

«... ورود ایشان به جامعه و ابراز لیاقت و شایستگی‌هایی که پشت سر هم از خود بروز داده‌اند، ثابت کرد که معظم‌له... در سخت‌ترین ادوار تاریخی ایران زمام و مهار کشور ایران را به بد قدرت خود خواهند گرفت و با نیروی کاردانی و تدبیر و حسن کفایت و درایت خویش، ناخدای کشتی طوفان‌زده ایران خواهند شد و برای رساندن آن به ساحل نجات، شب و روز قرار و آرام را بر خود حرام خواهند کرد [...] ملت ایران انتظارات زیادی از معزی‌الیه داشتند و امیدوار است که کاروان کشور غارت‌زده ایران، بر اثر رهبری چنان قائد توانایی، به سر منزل مقصود برسد...»^(۱)

قوام السلطنه در نظر داشت در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، با استفاده از همه امکانات دولت، اکثریت کرسی‌های نمایندگی را به نامزدهای حزب دموکرات اختصاص دهد، اما به رغم کوشش‌هایی که در این زمینه بعمل آمد و با وجود اختناق شدید حاکم بر کشور، ملیون و آزادبخواهان علیه حکومت استبدادی او به پاخاستند. دکتر مصدق در نامه سرگشاده‌ای خطاب به نخست‌وزیر، نسبت به دخالت علنی دولت در انتخابات اعتراض کرد و مجلسی را که مردم نتوانند نمایندگان آن را آزادانه انتخاب کنند، بی اعتبار دانست.^(۲)

قوام بی‌اعتنا به اعتراض مردم، انتخابات موردنظر خود را انجام داد. هیچ‌یک از نامزدهای ملیون حتی دکتر مصدق انتخاب نشدند و اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی را کاندیداهای حزب دموکرات اشغال کردند. در این انتخابات، حسین مکی نیز از شهرستان اراک به نمایندگی مجلس پانزدهم تعیین گردید.

۱. قلم و سیاست، صفحه ۲۰۰.

۲. روزنامه ایران ما، نامه سرگشاده دکتر مصدق، ۸ آذر ۱۳۲۵.

مکی در مقام نمایندگی، به زودی دریافت که ادامه همکاری با قوام و پشتیبانی از دولت او، به سود و صلاحش نیست. وی با چنین ارزیابی، در جلسه ۱۲ مهر ۱۳۲۵ در پاسخ به درخواست قوام السلطنه، برای رأی اعتماد جزء ۱۲ نفری بود که به دولت اورای عدم اعتماد داد. از این پس، گرایش و دنباله‌روی از مصدق را آغاز کرد. در حکومت عبدالحسین هژیر، در جلسه ۱ تیر ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی، همراه با حائری‌زاده، آزاد، غلامحسین رحیمیان و محمدرضا آشتیانی‌زاده، علیه دولت به سبب تهدید مطبوعات و سلب آزادی‌ها، اعلام جرم کرد. در جلسه ۳۰ تیر ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی، نامه دکتر مصدق را علیه لایحه قرارداد الحاقی قرائت کرد. مکی درباره تأثیر این نامه در روحیه او و دیگر ملتون می‌گوید «این نامه با آنکه صراحت زیادی نداشت، مع هذا در تقویت روحیه نگارنده و سایر ملتون که با لایحه الحاقیه مخالف بودند، مؤثر واقع شد و در مجلس هم از آن حسن استقبال شد...»^(۱)

مکی هنگام طرح لایحه قرارداد الحاقی، در روزهای آخر عمر مجلس پانزدهم، همراه با دیگر نمایندگان اقلیت، با ایراد سخنرانی‌های طولانی روزهای اول مرداد تا پایان عمر مجلس و نیز استیضاح دولت ساعد، مانع از تصویب لایحه مزبور گردید.

مکی در تحصن دکتر مصدق و همراهان او در دربار، در اعتراض به مداخله دولت در انتخابات دوره شانزدهم شرکت کرد، سپس به عضویت جبهه ملی ایران برگزیده شد. در انتخابات دوره شانزدهم به عنوان نامزد جبهه ملی به نمایندگی تهران انتخاب گردید. مکی با عضویت در فراکسیون وطن؛ استیضاح دولت رزم‌آرا در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۲۹، عضویت کمیسیون مختلط نفت از مجلس شورای ملی و نیز به عنوان یکی از اعضای هیأت خلق ید از شرکت نفت، خدمات مهمی انجام داد.

مکی پس از استعفای دکتر مصدق در ۲۶ تیر ۱۳۳۱، در تهیه اعلامیه فراکسیون وطن مبنی بر پشتیبانی از دکتر مصدق و تأکید بر اینکه «در شرایط فعلی، ادامه نهضت ملی، جز با ادامه زمامداری دکتر مصدق میسر نیست...» نقش داشت. وی به لایحه اختیارات شش ماهه دکتر مصدق در ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ رأی موافق داد.

در جریان رسیدگی به واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در مجلس که منجر به گفتگو و مشاجره بین دکتر ملک اسماعیلی معاون نخست‌وزیر و دکتر بقایی گردید و بقایی معاون نخست‌وزیر را مورد حمله و اهانت قرار داد، مکی در تأکید بر اهمیت اتحاد و همبستگی بین طرفداران مصدق، به منظور مبارزه علیه مخالفانی که در تضعیف دولت می‌کوشند، ضمن بیانات مشروحی گفت:

«... آن بیگانه پرستان و بیگانگانی که در آرزوی چنین روزی نشسته‌اند... این آرزو را به گور خواهند برد... [تضعیف دولت آقای دکتر مصدق به هیچ کیفیت در حال حاضر به مصلحت این مبارزه و سعادت آتیه ملت ایران نیست (تصدیق نمایندگان) ...] یا ما دکتر مصدق را می‌شناسیم یا نمی‌شناسیم، [اگر نمی‌شناسیم باید یک قدری خودمان را دلالت کنیم و بیشتر تجسس بکنیم که او را بشناسیم...]^(۱)»

با اینهمه، سه روز بعد، در جلسه ۱۸ دی ۱۳۳۱ هنگامی که باقر کاظمی، وزیر دارایی و نایب نخست‌وزیر، لایحه تجدید اختیارات مصدق را به مدت یک سال تقدیم مجلس شورای ملی کرد، مکی از جای برخاست و فریاد زنان، یک صفحه کاغذی را که در دست داشت محکم روی تریبون مجلس کوبید و از تالار مجلس خارج شد. در این یادداشت، مکی به عنوان اعتراض به تمدید مدت اختیارات دکتر مصدق از نمایندگی مجلس استعنا کرده بود. ناگفته نماند که او، شش ماه قبل به لایحه اختیارات رأی موافق داده بود!

مکی یک هفته بعد (۲۵ دی) به مجلس بازگشت. دکتر مظفر بقایی که از چندی پیش پیش علم مخالفت را علیه دولت مصدق برافراشته بود، در خوشامدگویی به مکی که او نیز به صف مخالف پیوسته بود، در بیاناتی خطاب به او گفت:

«... شما باید برگردید به سنگر والا به عنوان ترمذ از انجام وظیفه در دادگاه ملی محاکمه خواهید شد، من این را به فال نیک می‌گیرم، ما، روزی که مبارزه را شروع کردیم سه نفر بودیم، امروز هم باز همان سه نفر هستیم و این برای اطمینان قلب خود بنده، اطمینان قانع‌کننده‌ای است...»^(۲)

در آن موقع، برخلاف گفته مظفر بقایی، او و یارانش تنها سه نفر، یعنی بقایی، حاجری‌زاده و مکی نبودند، بلکه یک دسته چهل و چند نفری، آنها را یاری

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۶ دیماه ۱۳۳۱، روزنامه رسمی کشور.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۵ دیماه ۱۳۳۱.

می‌کردند؛ آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز به عنوان رئیس مجلس، علیه مصدق با این گروه همکاری می‌کرد.

در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ مکی، کاشانی و بقایی از امکان حصول تفاهم بین شاه و مصدق نگران بودند. به گزارش هتدرسن، سفیر آمریکا، به وزارت خارجه آن کشور، مکی به علاء تلفن کرد و از او خواست کوشش کند شاه را متقاعد سازد که در صدد آشتی با مصدق بر نیاید.^(۱)

انگلیسی‌ها از دیرباز در صدد نفاق افکنی بین اعضای جبهه ملی و جدا ساختن آنها از مصدق بودند. طرفداران فرام، به تشویق میدلتون، کاردار سفارت بریتانیا در تهران، برای جلب همکاری مکی کوشش می‌کردند.^(۲) علایمی در دست بود، که بقایی مورد تفقد خاص ملوکانه قرار گرفته است. ارتست پرون «سیاست زیرکانه» شاه را در جدا کردن مکی، کاشانی و بقایی از دکتر مصدق می‌ستود و ادعا می‌کرد که «در نتیجه مساعی شاه، جبهه ملی دیگر عملاً وجود ندارد». به نظر «وابسین زینر» تفرقه میان اعضای جبهه ملی «به عوامل دیگری بستگی داشت و این عوامل را برادران رشیدیان ایجاد و کارگردانی می‌کردند».^(۳)

سرلشکر فضل‌الله زاهدی، یکی دیگر از نامزدهای جانشین دکتر مصدق، با عناصر ناراضی جبهه ملی از قبیل، مکی، بقایی، حائری‌زاده، در تماس بود. با آیت‌الله کاشانی نیز ارتباط نزدیک داشت و ادعا می‌کرد موافقت آیت‌الله را با پیشنهاد «حق اظهار نظر» در ترکیب کابینه‌اش جلب کرده است.^(۴)

میدلتون، کاردار سفارت انگلیس در تهران، تأکید داشت تا زمانی که مصدق زمام امور را در دست دارد امکان حصول هیچ‌گونه توافق با ایران وجود نخواهد داشت. میدلتون شانس حسین مکی را برای رسیدن به قدرت پیش‌بینی کرده بود و می‌گفت:

«به نظر می‌رسد مکی بیشترین شانس را دارد و اگر [حسین] فاطمی معاون او باشد محتمل است به عنوان رهبر ملی مورد قبول عامه قرار گیرد».

۱. از هتدرسن به وزارت خارجه آمریکا، تلگراف ۲۴۳۵-۷۸۸/۵۵۲ تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۵۲.

۲. گزارش میدلتون، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲، Fo/248/1531؛ بحران دموکراسی در ایران، صفحه ۳۸۰.

۳. گزارش زینر، ۱۵ مه ۱۹۵۲، Fo/248/1531.

۴. گزارش میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ اوت ۱۹۵۲، Fo/371/98602؛ بحران دموکراسی، صفحه

میدلتون معتقد بود که انگلیسی‌ها «معامله با مکی را امکان پذیر خواهند یافت»^(۱)

انگلیسی‌ها پیش از واقعه سی‌ام تیر ۱۳۳۲ در فکر جانشینی یکی از طرفداران مصدق به جای او بودند. با اینهمه، سایر مقامات و وزارت خارجه انگلیس با نظریات میدلتون موافق نبودند. ارزیابی یکی از مقامات مزبور درباره شخصیت مکی بدین شرح است:

«او مردی است باهوش، بی‌رحم و جاه‌طلب، که استعداد عمده او سخنرانی‌های آتشین است. مکی احتمالاً هیچ پرنسپ محکمی ندارد. به کرات گزارش شده که اگر ما به او پول بپردازیم مایل به ترک جبهه ملی است. او در گذشته با گروهی طرح اتحاد ریخته است که به گمان او قوی‌ترین جناح است، ولی اکنون ترتیبی داده که هم با مصدق و هم کاشانی رابطه داشته باشد [...] فقدان کامل پرنسپ و اصول اخلاقی، مکی را نامطلوب‌ترین رهبر ایران خواهد ساخت»^(۲)

مکی یکی از اعضای شورای عالی ننت بود. او در اعتراض به انتخابات اعضای هیأت مدیره شرکت ملی ننت ایران با انتصاب مرتضی قلی بیات، نخست‌وزیر اسبق، به مدیریت عامل شرکت ملی و نیز تعیین دکتر رضا فلاح به ریاست پالایشگاه آبادان، استعفا کرد. به گزارش سفارت آمریکا «او اکنون بطور جدی خود را آماده برای نخست‌وزیری کرده بود»^(۳)

حسین مکی در جلسه ۱۷ خرداد ۱۳۳۲ مجلس شورای ملی هنگام طرح گزارش هیأت هشت‌نفری، مهندس رضوی نایب رییس مجلس را به بهانه انحراف از دستور جلسه، به باد دشنام گرفت و او را «قطاع‌الطریق» و «حمال» نامید و با مختل ساختن کار مجلس مانع ادامه مذاکرات گردید.^(۴)

مکی در زمینه متزلزل ساختن دولت از ضریق فعالیت‌های فلج‌کننده پارلمانی، و همکاری با مخالفان مصدق، از هیچ کوششی فروگذار نکرد. انتخاب او به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس در جلسه ۱۸ تیر ۱۳۳۲ مجلس شورای

۱. بحران دموکراسی در ایران؛ گزارش مذاکرات میدلتون با نمایندگان چهار کشور قدیمی مشترک‌المنافع،

۲۵ نوامبر ۱۹۵۲، Fo/371/98606

۲. بحران دموکراسی در ایران؛ نامه رانسی به رییس اطلاعات نظامی بریتانیا، ژانویه ۱۹۵۳، Fo/

371/104561

۳. گزارش سفارت آمریکا در تهران، ۲۴ آوریل ۱۹۵۳ Fo/371/104567

۴. روزنامه باختر امروز، ۱۷ خرداد ۱۳۳۲

ملی، با توجه به نشر مبلغ ۳۱۰۰ میلیون ریال اسکناس اضافی، و علنی شدن آن، دشواری‌های اقتصادی و مالی دولت را تشدید می‌کرد و هزینه کارسازی به دست مخالفان می‌داد. مصدق بعدها اقرار کرد که این امر یک عامل اساسی در متقاعد ساختن وی به لزوم رفراندوم بود.^(۱)

دکتر مصدق درباره انتخاب حسین مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس و نقشی که او می‌توانست در این کار، در سقوط دولت ایفا کند، گفته است: «من نمی‌گویم که لوایح قانونیم، جامع تمام محاسن و فاقد تمام معایب بود ولی می‌خواهم این را عرض کنم که تنظیمشان علنی جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویبشان نظریات شخصی بکار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصره اقتصادی و نبودن عایدات نفت و پرداخت مخارج دستگاه نفت، که بار بودجه دولت شده بود، و عدم تسلط بر قوای مملکتی و مبارزه با عمال بیگانه در داخل کشور، قریب دو سال و چهار ماه به کار ادامه دهم و با ۵۵۳ میلیون تومان وجهی که در تمام این مدت، خارج از عواید جاری به خزانه رسید، مملکت را اداره نمایم.

چون سیاست خارجی از مراجع بین‌المللی و توطئه داخلی نشیجه نگرفت، زمینه سقوط دولت را به دست مجلس فراهم کرد. به این معنا که عده‌ای از نمایندگان موافق با دولت حاضر شدند بوعلیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا دهد و اگر نداد، استیضاح کنند و آن را بواسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

مدت مأموریت دو نفر از نمایندگان مجلس در هیأت اندوخته اسکناس منتقضی شده بود و مجلس به جای آن دو، می‌بایست دو نفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان طهران و مخالف دولت به عضویت هیأت مزبور انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیأت اندوخته اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع به انتشار ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ میلیون تومان بود، به مجلس تقدیم کند و گرانی زندگی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنند و رأی مخفی بدهند و آنرا ساقط نمایند. استیضاح را هم یکی از نمایندگان تهران در موضوع غیر مهمی تقدیم به مجلس کرده بود و با چنین پیش‌آمدها نه دولت می‌توانست آن نماینده تهران را برای حضور در هیأت نظارت اندوخته اسکناس دعوت نکند و نه پیش از یک ماه که نظامنامه مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است، از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت به هریک از این دو طریق سبب می‌شد که نهضت ملی ایران

بخودی خود خاموش شود و هدف ملت ایران به دست دولتی که حتماً رهبر نهضت ملی نبود، از بین برود و دیگر هیچ کسی دم از آزادی و استقلال نزند و ملت ایران برای همیشه زیر بار استعمار بماند. این بود که تصمیم گرفتم کاسه گرم تر از آتش نشوم و سرنوشت مملکت را بدست مردم بدهم...^(۱)

دکتر حسین فاطمی چگونگی همکاری حسین مکی را در جبهه ملی و شخصیت او را بدین شرح توصیف کرده است:

... مکی، پیش از انتخابات [دوره هفدهم] تهران، بر سر یک موضوع کوچک از مصداق رنجید. داستان این بود که وقتی قرار شد هیأتی برای دفاع از شکایت انگلیس به شورای امنیت برود، مکی از آبادان به من تلن کرد که او نیز مایل است با این هیأت بیاید. من نیز با دکتر مصداق مذاکره کردم، او هم پذیرفت... بعد معلوم نشد که چرا دکتر مصداق تصمیم گرفت چند نفر از اعضای «کمیسیون مختلط نفت» را با خود ببرد. ابتدا پیشنهاد کرد همه اعضای کمیسیون بیایند. چند نفرشان گفتند این کار صلاح نیست، بعد گفت نمایندگان کمیسیون مختلط از هر یک از دو مجلس جداگانه دو نفر را انتخاب کنند که با هیأت حرکت کنند و مکی هم عضو هیأت مختلط بود. پنج نفر مجلس شورا، آقایان صالح و دکتر شایگان را برگزیدند و از سنا - اگر اشتباه نکنم - سهام السلطان بیات را که در اروپا بود و دکتر متین دفتری را انتخاب نمودند. مکی که در آبادان خداحافظی به نام سفر آمریکا کرده بود، وقتی به تهران رسید و از ماجرا باخبر شد، که هیأت مختلط او را انتخاب نکرده و مصداق هم می‌گوید اگر او را بپریم سایر اعضای [هیأت] خواهند رنجید، طوفانی از دشنام و ناسزا به پا کرد. دکتر بقایی و یکی دو نفر دیگر را هم خود دکتر مصداق خواست که جزو مشاورینش بیایند، البته این مطلب برای مکی ناگوارتر شد.

من و مکی خیلی با هم دوست بودیم و دره جبهه ملی، رفاقت ما، ضرب‌المثل بود، ولی آن شبی که مکی از آبادان برگشت و آن انقلاب را من در حال او دیدم، که به کائنات برای یک چنین موضوع بی‌ارزشی فحش می‌دهد، برای اولین دفعه یکه خوردم و سخت متأسف شدم که جوانی از میان توده مردم برمی‌خیزد و با حوادث و اتفاقات بی‌شمار، آنقدر جلو بیاید که مورد اعجاب و شگفتی همه ما باشد، بخاطر هیچ و پوچ، مبارزه‌ای را که ملتی نگران آن است متزلزل کند که به آمریکا نرفته است. با این وصف، من سعی کردم که صورت ظاهر کار درست شود و حیثیت مکی محفوظ بماند. به همین منظور نامه‌ای تهیه کردم و به مصداق برای امضا دادم که در آن نامه از مکی خواهش شده بود به مناسبت حساس بودن وضعیت آبادان به آنجا برگردد. کاشانی هم یک چنین مراسله‌ای به مکی نوشت، اما او با این حرف‌ها، از

جوش و خروش نمی افتاد و بدزبانی می کرد و پیش هرکسی دشنام می گفت: بتدریج مخالفین «بوه» بردند که «جبهه» ضعیف شده و شکاف در آن عمیق تر گردیده است... مکی پس از بازگشت از آبادان و خاتمه یافتن «خلع ید» خیلی مغرور شده بود؛ بددهنی می کرد، به رفقا توهین و تحقیر روا می داشت، حرف های زمخت و زشت می زد و کم کم، محبوبیتی را که میان همه داشت به سردی و برودت تبدیل کرد و کار را به جایی رسانید که یک شب در منزل دکتر شاپگان که برای کار انتخابات و تعیین کاندیداهای جبهه ملی از تهران جمع شده بودیم، مکی بقدری پرخاش بی مورد کرد که بین او و دکتر سنجابی کار به کتک کاری و فحش و ناسزا کشید و سنجابی جلسه را ترک گفت...^(۱)

چنین بود سرانجام یکی دیگر از یاران نیمه راه مصدق، که مقاصد جاه طلبانه را به ادامه خدمت در راه منافع و مصالح نهضت و کشورش ترجیح داد و در گشودن دروازه به روی دشمن شرکت کرد.

دکتر مظفر بقایی کرمانی - در طول تاریخ پرفراز و نشیب صدسال اخیر ایران، مظفر بقایی، نابکارترین فردی است که در نقش یک رجل سیاسی، در صحنه سیاست ایران ظاهر شده است. به گمان نویسنده این کتاب هیچ یک از سیاستمداران ایران، در زمینه حيله گری، عوام فریبی، صحنه سازی، منحرف ساختن افکار مردم از واقعیات، کشاندن قشرهایی از جامعه در راستای اهداف خود و نیز مداومت در این کار، از چنان استعدادی که در نهاد بقایی وجود داشت، برخوردار نبوده است. در بررسی اسناد و مدارک چهاردهه تاریخ سیاسی ایران (از اواسط دهه ۱۳۲۰ تا اواسط دهه ۱۳۶۰) که طی آن مظفر بقایی درگیر فعالیت های سیاسی بوده است، نشانه ای از صداقت و دل بستگی نسبت به ارزش های اخلاقی و موازین انسانی و مدنی دیده نمی شود. اگر پاره ای از سیاستگران دوران مبارزات ضد استعماری ایران برای ملی کردن نفت، در جریان کار، به هر ترتیب از مردم بریدند و به خدمت دشمن درآمدند، مظفر بقایی از آغاز، پشت به مردم کرد و برای حصول به هدف خود، که دستیابی به قدرت بود، از هیچ خیانتی فروگذار نکرد. در گزارش مربوط به اطلاعات بیوگرافیک بقایی (سند شماره ۱۴۸) تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۰ (۲۱ آبان ۱۳۳۱) سفارت آمریکا گفته شده است:

۱. یادداشت های دکتر حسین فاضلی، در مخفی گاه، همان کتاب، صفحات ۵۶۸-۵۷۰.

۱... بقایای شدیداً جاه طلب است و بیشتر ناظران آمریکایی احساس می کنند که او، از هرگونه فرصتی برای پیشبرد مقاصد خود، استفاده خواهد کرد. فرصت طلبی پر صمیمیت او می چربد و احتمالاً جبهه ملی را به عنوان وسیله مناسبی برای اینکه خود را به قدرت برساند، به کار می برد...»^(۱)

در دیدار محرمانه‌ای که در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ (۲۴ آذر ۱۳۳۰) سی.سی.فینچ با دکتر عبسی سبهیدی، یکی از رابطین او با سفارت آمریکا و همکار نزدیک دکتر بقایی در حزب زحمتکشان به عمل آورد، سبهیدی می گوید: «دکتر بقایی ضروری تشخیص داده است که بطور آشکار و علنی علیه ایالات متحد آمریکا اظهار نظر کند [...] و به نفع روابط حسنه ایران و آمریکا است که آمریکا هدف حمله قرار گیرد تا بدین ترتیب هرگونه امکان اینکه ایرانیان باور کنند ایالات متحد آمریکا پشتیبان حزب کارگران [زحمتکشان] است، رد شود...»^(۲)

اسناد وزارت خارجه آمریکا که اخیراً از طبقه بندی «سری» خارج شده حاکی است که مظفر بقایی در دوران حکومت مصدق با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «سیا» ارتباط داشته و از آن سازمان پول می گرفته است. در سپتامبر یا اکتبر ۱۹۵۲ (پائیز ۱۳۳۱) یکی از مأموران «سیا» با بقایی تماس گرفته و او را به جدایی از مصدق تشویق کرده است.^(۳)

بقایی در توطئه ربودن و قتل سرتیپ محمود افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور دست داشت. سازمان MI-6 در جهت تضعیف دولت مصدق و آماده ساختن زمینه کودتا، این برنامه را تهیه دیده بود. قرار بازداشت زاهدی، بقایی و شماری از همداستان آنها، به اتهام مشارکت در این خیانت صادر شد. ولی آیت الله کاشانی در مقام ریاست مجلس شورای ملی موجبات تحصن زاهدی را در مجلس فراهم ساخت. بقایی نیز که از مصونیت پارلمانی برخوردار بود، بازداشت نگردید.^(۴)

۱. احزاب سیاسی در ایران، اسناد سفارت آمریکا (لانه جاسوسی آمریکا)، بخش دوم، جلد سوم، صفحات ۱۲۴-۱۲۶.

۲. گزارش محرمانه از: سی.سی.فینچ به: آر.ام. ملیورن، ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱، سند شماره ۱۵۱ همان منبع.

۳. نگاه کنید به: دکتر مارک گازیو روسکی، کودتای ۱۹ توت ۱۹۵۳، ترجمه غلامرفا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، صفحه ۲۸ و پانویس‌های ۴۵-۴۶.

۴. همان منبع، صفحه ۳۱ (برای آگاهی از نقش سازمان MI-6 در قتل افشار طوس، نگاه کنید به پانویس

پس از پیروزی کودتای مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق، بقایی ارتباط مخفی خود را با سرلشکر زاهدی علنی کرد. سه روز پس از کودتا (۳۱ مرداد) بقایی همراه با حائری‌زاده و شمس قنات‌آبادی به دیدار زاهدی رفت. اما چون مقاصد جدا طلبانه او، با سیاست نخست‌وزیر کودتا هماهنگی نداشت، خود را کنار کشید. در انتخابات دوره هجدهم خود را از کرمان نامزد نمایندگی کرد و تحریکاتی را علیه دولت ترتیب داد، که منجر به تبعید او به زاهدان گردید. چندی بعد با مداخله محمدرضا شاه آزاد شد و به تهران بازگشت. گزارش لوی هندرسن، سفیر ایالات متحد آمریکا در تهران به وزارت خارجه کشورش، درباره آزادی بقایی، بدین شرح است:

«... (ب) بقایی نماینده سابق مجلس و رهبر حزب زحمتکشان که چند روز پیش در کرمان بازداشت شده و به جنوب ایران تبعید گردید، در پی سروصدای نمایندگان مجلس و سناتورها، دولت تصمیم خود را تغییر داد و بقایی را آزاد کرد. در نتیجه اعتبار بقایی بالا رفت و به حیثیت نخست‌وزیر لطمه وارد شد. تصمیم به بازداشت بقایی از سوی نخست‌وزیر «گیج» اتخاذ شد. من به علاء [وزیر دربار] گفتم شنیده‌ام بازداشت بقایی به علت کوشش او به منظور ایجاد آشوب در کرمان، در جریان مبارزه انتخاباتی بوده و با مداخله شاه آزاد شده است. علاء گفت تا آنجا که اطلاع دارد محتمل است شاه به نخست‌وزیر خاطر نشان ساخته که به عقیده او، بازداشت بقایی، یک اشتباه بزرگ سیاسی بوده، با این حال شاه آزادی بقایی را توصیه نکرده است...»

مظفر بقایی همچنان با شاه و دربار ارتباط داشت. به گزارش شماره ۴۵۴۴ تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۵۹ (۲۵ مهر ۱۳۳۸) سفارت آمریکا، دکتر بقایی از طریق شمس پهلوی به دیدار شاه رفته است. شاه نیز با انتخاب بقایی به نمایندگی مجلس موافقت کرده است...^(۱)

دکتر بقایی در حکومت شریف امامی، با بخش اعلامیه‌هایی، به آزاد نبودن انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی اعتراض کرد. در خرداد ۱۳۴۰ به اتهام تحریک مردم و نیز افدام به اعمالی که موجب تزلزل روحیه و صمیمیت قوای نظامی می‌گردد، دستگیر و به محاکمه کشیده شد. وی در دادگاه بدوی نظامی به دو سال زندان قادیبی محکوم گردید. ولی در دادگاه تجدیدنظر، در نقش بلندگویی

← شماره ۵۲ همان کتاب.

۱. اسناد سفارت آمریکا، احزاب سیاسی در ایران، جلد سوم، بخش دوم، صفحات ۱۵۹-۱۶۰.

رژیم کودتا ظاهر شد و بارها دکتر مصدق را که در احمدآباد تحت نظر بود، مورد انتقاد و حمله قرار داد. بقایای ضامن دفاع از خود ادعا کرد که در زندگی سیاسی اش، چند بار تاج و تخت محمدرضا شاه را از خطر سقوط نجات داده است.

در این محاکمه، که «سناریوی» آن از پیش ساخته و پرداخته شده بود، مظفر بقایی در نقش «رهبر شجاع آزادیخواهان ایران» مأموریت داشت با حمله به دکتر مصدق، نهضت ملی ایران را تخطئه کند، کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد را «قیام ملت» توصیف نماید و خورد را حافظ رژیم شاه معرفی کند. وی در دادگاه گفت:

«... وقتی در غروب روز سیام نبر، کمونیست‌ها و مؤتلفین آنها می‌خواستند دامنه جریان را به تفیبر رژیم برسانند، من و دوستانم ترمزی بودیم که آنها را بجای خود نشان‌دهیم. وقتی جناب آقای دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی تمهید اختیارات را مطالبه کردند، ما ترمز حفظ قانون اساسی بودیم و متأسفانه موفق نشدیم؛ در جریان نهم اسفند، وقتی چرخ توطئه رژیم به کار افتاد، ما ترمز شدیم و توطئه آنها را فاش کردیم؛ وقتی گزارش هیات هشت نفری را بصورت لایحه در مجلس مطرح کردند و خواستند به نفع خود به تصویب برسانند، ما ترمز بودیم و از تصویب آن جلوگیری کردیم [...] اگر تفضل الهی، ضامن موفقیت قیام ۲۸ مرداد، ما را از چنگال او (دکتر مصدق) نجات نداده بود، روز جمعه سیام همان مرداد، پس از محاکمه صحرائی تلامی، مانند جنایتکاران، بدار آویخته شده بودیم...»^(۱)

اشاره بقایای به تفضل الهی و قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از آن گونه تفضلات الهی و قیام‌های مردمی بود که حاکمیتی فاسد و دست نشانده را برای سرکوب نهضت ملی ایران تحمیل کرد. نماینده «محاکمه دکتر بقایی در دادگاه نظامی» هنگامی روی صحنه آورده شد، که رژیم کودتا در برابر مقاومت نیروهای ملی زیر فشار شدید قرار داشت و صدها تن مبارزان وطن دوست در زندان یا تبعید بودند. در چنین شرایطی، بقایی در نقش مدافع رژیم کودتا، جبهه مقاومت را تضعیف می‌کرد، بدین ترتیب، شگفت آور نبود که دادگاه تجدیدنظر نظامی در تاریخ ۷ دی ۱۳۴۰، به اتفاق آراء حکم برائت او را صادر کرد.

دکتر مظفر بقایی با عنوان استاد فلسفه و اخلاق در دانشگاه، «ترمز» های

۱. در پیشگاه تاریخ، چه کسی منحرف شد: دکتر مصدق با دکتر بقایی؟ متن مدافعات دکتر مظفر بقایی در دادگاه تجدیدنظر، چاپخانه ستوبر، زمستان ۱۳۶۴، صفحه ۴۳۱ و بخش ضمیمه؛ انتشارات حزب زحمتکشان ملت ایران، نشریه شاهد، صفحه ۱۰.

دیگری هم به کار برد که مصلحت ندانست به آن اشاره کند. یکی از آنها، کارگردانی توطئه دزدیدن و قتل سرتیب محمود افشار طوس، رئیس شهربانی کل کشور بود. همکاری با دشمن و قتل ناجوانمردانه یک مقام خدمتگزار کشور، به دستور سازمان جاسوسی بریتانیا، به منظور تضعیف دولتی صورت گرفت که درگیر دشوارترین پیکار ضداستعماری بود. به رغم اعتراف عاملین توطئه قتل رئیس شهربانی به مداخله بقایی در آن جنایت، اقلیت و جناح وابسته به دربار، مجلس با جلوگیری از تشکیل جلسه، مانع طرح و تصویب لایحه سلب مصونیت او از نمایندگی، و محاکمه و مجازات وی شدند.

دکتر بقایی، مانند بسیاری از سیاستگران کشور، نخواست و یا نتوانست این نکته را درک کند که توضیح و تبیین عملکرد افراد، در هر مقامی، بویژه یک سیاستمدار، از زبان و قلم او، تنها به فاضی رفتن است. همچنین نادیده انگاشتن واقعیت‌های انکارناپذیر، برای موجه نشان دادن اعمال و کردار گذشته‌مان، که یک بیماری مزمن زاییده فرهنگ مارکسیستی است، کاربرد ندارد.

دکتر بقایی با همه هوش و زیرکی و فریبکاری متوجه این موضوع نیز نشده بود، که مذاکرات محرمانه او با عوامل اینتلیجنت سرویس بریتانیا و «سیاه» به مقامات ارشد سرویس‌های مزبور گزارش خواهد شد و روزگاری، ولو نیم قرن بعد، پرده از روی نهان‌کاری‌های وی برداشته می‌شود و با انتشار اسناد مربوط، چهره واقعی او آشکار می‌گردد.

نامه مورخ ۲۴ آبان ۱۳۳۳ دکتر بقایی به محمدرضا شاه نمونه‌ای از این افشاگری است و نشان می‌دهد که این مبارز ضداستعمار و ضداستبداد، که در همه گفته‌ها و نوشته‌هایش شعار «ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم» را نصب‌العین قرار می‌داد، ناچه حد در ادعای خود صادق بوده است. متن نامه مزبور که به زبان فرانسوی نوشته شده بشرح زیر است:

[ترجمه نامه مظفر بقایی به محمدرضا پهلوی]

اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا پهلوی

اعلیحضرت! وظیفه خود می‌دانم که به عنوان آخرین پناه و چاره از شما استدعا

کنم عریضه ذیل را مورد توجه قرار دهید:

عشق اهالی کرمان به اعلیحضرت، وفاداری آنها که در طول سلطنت

اعلیحضرت به اثبات رسانده‌اند و وفاداری آنان در قبال تاج و تخت بی‌نیاز از یادآوری است. نبرد بی‌امان و شجاعانه، گرچه مایوسانه همشهریانم علیه حکومت مصدق در ماههای آخر زمامداریش و به ویژه در آخرین روزهای آن که اعلیحضرت در رم بودند و من در زندان، یکی از زیباترین صفحات تاریخ زادگاهم را تشکیل می‌دهد. انبساط و فتوت روح، بلوغ سیاسی و آزادیخواهی، همان انگیزه‌هایی که همشهریان مرا در مخالفت با مصدق قرار داد، در انتخابات حاضر در خطر قرار گرفته است و همان انگیزه‌ها محقق ساختند مقاومت مردم را در برابر تمایل و خواست زاهدی به تحمیل لقمان نفیسی به عنوان نماینده کرمان. بی‌فایده نیست یادآور شوم لقمان نفیسی همان شخصی است که در جریان بار یافتنم در چند سالی قبل اعلیحضرت مرا به خاطر دوستی با او نکوهش کردند. بنابراین، اهالی کرمان مصمم هستند همچنان سرسختانه و شجاعانه در برابر این انتخابات رسمی مقاومت کنند.

اعلیحضرت به خوبی می‌دانند که من جاه طلبی و تمایل به شرکت در مجلس کنونی را ندارم. اما وجدان اخلاقی و وظایف مدنی‌ام مرا موظف می‌کند خود را در کنار همشهریانم، که در پرآشوبترین و تاریکترین لحظه‌ها دریغ نورزیدند، از انجام وظایف خود در برابر تاج و تخت و اقرون بر آن با تمامی قوا از من پشتیبانی کردند، قرار دهم. من حفظ آرامش و خونسردی را تبلیغ کرده‌ام، اما خشم اهالی رو به فزونی است و هر روز شاهد نمود جدیدی از این خشم متراکم هستیم.

شنبه گذشته، فردی شرافتمند و مورد احترام اهالی که علاوه بر آن یک روحانی پرشور و بسیار متقی است به نام آقای حاجی شیخ علی لیبی، در اعتراض به دخالت‌های غیرقانونی فرماندار و مقامات نظامی در انتخابات کرمان یک اعتصاب غذای نامحدود را اعلام کرد. سپس او معتکف شد در یک مسجد کوچکی که خود او پیش‌نماز آن مسجد است. مردم پس از شنیدن این خبر در حالی که هیچ‌ان زده شده بودند، او را با اصرار به مسجد بزرگ، که اعلیحضرت در سفر اخیر به کرمان مورد بازدید قرار دادند، منتقل کردند. همان شب سه نفر به اعتصاب غذای نامبرده پیوستند و حدود یکصد نفر شب را در مسجد بیتوته کردند تا در مراسم عبادی او شرکت جویند. صبح یکشنبه در آن مسجد جلسه‌ای بزرگ برپا و مجتمعی که به سخنان منهج و زاهدانه او گوش فرا می‌دادند، می‌گریستند. نمایشی بود واقعاً در خور بذل توجه اعلیحضرت! تعداد اعتصابیون بلافاصله به هفت نفر افزایش یافت و انتظار می‌رود که این تعداد در آینده بازهم بیشتر شود.

اعلیحضرت! اینک هفت تن از رعایای شما، هفت عضو رمدای که شما شبان آن هستید، با کوبنده‌ترین شکل به ظلمی که به همشهریان‌شان تحمیل شده است، معترض گردیده و سوگند یاد کرده‌اند در صورتی که عدالت در ارتباط با آنان رعایت نگردد، بمیرند. من تمامی این افراد را نمی‌شناسم، ولی مطمئن هستم و می‌توانم به اعلیحضرت اطمینان دهم حداقل سه تن از آنها، از جمله حاجی لیبی، به سوگند

خود تا پای مرگ وفادار خواهند ماند. شدیداً بیم دارم که شورشها گسترش یابد و همچنین از این مسأله که افراد دیگری با مسلسل نظامیان که اینک آماده‌اند ملت شما را درو کنند، کشته شوند. هرکس می‌تواند پیش‌بینی کند که بسیاری از مردم در این ماجرا جان خواهند باخت و اعلیحضرت می‌تواند مطمئن باشد که دیر یا زود به نحوی من نیز به خیل این شهدا خواهم پیوست.

اعلیحضرت! تمامی این افراد، برگزیدگان ملت شما، وفادارترین و مخلص‌ترین رعایای شما، می‌روند تا خود را به کشتن دهند... می‌دانید چرا و توسط کی؟ آنها خود را به کشتن می‌دهند، زیرا نمی‌توانند خود را به حامیان مصدق تسلیم کنند که یکسال پیش، متحد با کمونیست‌ها، تلگرافهایی برای مصدق ارسال داشته و ضمن درخواست جمهوری دموکراتیک، تعقیب اعلیحضرت را طالب بودند. آنها خود را بکشتن خواهند داد توسط نیروهای تیمسار امانپور معروف که نیک می‌دانید تلگرافهایی معروف مبنی بر اطاعت از مصدق ارسال داشته و دستور داده بود نام شما را از مراسم نظامی حذف کنند. این تیمسار تهمی مغز و خاشن، بی‌توجه به عنایت شما که محکومیت چندساله برادرش به زندان به اتهام سرقت را مورد عفو قرار دادید، ژنرالی که خود را از ناپلئون و هیتلر قویتر تصور می‌کند، اینک سرنیزه‌ها و مسلسل‌هایش را به سوی مخلص‌ترین و وفادارترین رعایای شما نشانه رفته است. اعلیحضرت! پارها شاهد هیجانات مردم بوده‌ام، اما می‌توانم به شما اطمینان دهم که هرگز چنین جوش و خروشی را ندیده بودم. متأسفانه، من می‌توانم به خوبی آنچه را که رخ خواهد داد پیش‌بینی کنم. و روی این اصل است که تصور کردم وظیفه دارم توجه اعلیحضرت را به وضعیت مایوسانه همشهریان نگون بختم طلب کنم.

اعلیحضرت! نیازی نمی‌بینم که توجه عالی‌ه شما را نسبت به مسؤولیت‌هایتان در برابر پروردگار و تاریخ جلب کنم. ایمان دارم که اعلیحضرت به مسؤولیت‌هایشان وقوف دارند. به خاطر خدا و مسؤولیت‌شان و خاطره مقدس پدرتان، از شما استدعا دارم لحظه‌ای به سرنوشت رعایای نگون‌بخت خود که برای حفظ شرف و حقوقشان می‌روند ناکشند شوند، بذل توجه بفرمایید! اهالی کرمان پیوسته با خلوص و عشق خدمتگزار شما بوده‌اند. من نیز به نوبه خود به خدمت‌گزاری و وفاداری به تسمی که برای حفظ و حراست از قاج و تخت خورده‌ام، بدون هیچگونه پاداش و چشمداشت مفتخرم. حتی اگر مردم کرمان و شخص من به خاطر دوست داشتن و خدمت به شما جنایتی مرتکب شده باشیم، تصور نمی‌کنم مجازات جنایات ما باید بیش از برادر ژنرال امانپور باشد.

بنابراین، از سوی اهالی کرمان، از شما استدعا دارم ما را از مرگ، همچون برادر تیمسار امانپور که از زندان معاف داشتید، معاف دارید.

اعلیحضرت! بیصبرانه منتظر اعلام نظر خیرخواهانه شما و اینکه اعلیحضرت بلافاصله دستور فرمایند اقدامات غیرقانونی پایان گرفته و این انتخابات مضحک ملغی گردد، می‌باشم. به اعلیحضرت اطمینان می‌دهم هرگز از نجات جان و شرف

صدیقترین و وفادارترین رعایای خود متأسف نخواهند شد.
مظفر بقایی کرمانی: کسی که خواستار سلامت و خوشبختی اعلیحضرت
است، دوشنبه ۲۴ آبان ۱۳۳۳. [امضاء:] مظفر بقایی. (۱)

D. KALITVA [DZ]KALITVA
KALITVA [DZ]KALITVA

STAN I

Ma respectueux remerciement je tiens de mon devoir de vous supplier de
prendre en considération la requête suivante:

L'amour des habitants de Kerman envers Votre Majesté, la fidélité
qu'ils ont fait preuve pendant toute la durée de votre règne pour
loyauté envers la Couronne, n'ont pas besoin d'être rappelés.
Le loyal acharné et enthousiaste - quelque fois - de nos conseillers
contre le gouvernement Mossadegh, pendant les derniers mois de son règne
et surtout pendant les derniers jours de la Majesté était à Kerman
notamment un prisonnier, considéré l'un des plus beaux jours de l'histoire
de ma ville natale.

Les mêmes motifs de générosité d'âme, de neutralité politique et de
libéralisme qui ont éprouvés nos conseillers durant Mossadegh, sont en
jeu dans les présentes élections et ces derniers jours à la réélection
du peuple (avant le début de samedi) à jour 10, pour la nomination de
Monsieur Saffar, candidat député de Kerman. (Je ne crois pas inutile de
rappeler que ce Monsieur Saffar est le père qui, en même temps, est
il y a quelques années, de la Majesté n'a pas voulu reprendre l'ambassade.)

Enfin, le peuple de Kerman est décidé de résister aux tentatives
et gouvernement à ces élections officielles.

Malgré cela, la Majesté la paix nous, ainsi que l'ambassade et le chef de
ville partie de l'accueil individuel. Mais les Commissions Nominale et les
commissions Céniques n'ont pas de se tenir dans les rangs de nos
conseillers, qui, aux moments les plus troublants et les plus durs,
n'ont pas manqué dans leurs devoirs envers la Couronne, et de plus,
n'ont douté de leurs leurs succès.

Il est dans l'intérêt le plus élevé et le plus élevé; la culture du peuple
s'en va et augmente; chaque jour nous sommes témoins d'une nouvelle
manifestation de votre votre confiance.

Je suis sûr, un homme très honnête et très respecté par le peuple

STAN I

J'attends avec impatience l'expression de Votre Volonté bienveillante
que Votre Majesté s'adresse aussitôt la cessation de ces motifs d'urgence et
la suppression de ces élections et je puis assurer Votre Majesté
qu'elle ne regrettera jamais d'avoir donné la vie et l'honneur de ses
enfants les plus loyaux et les plus sages.

Celui qui désire le bien et le bonheur de Votre Majesté:
Mossadegh KALITVA [DZ]KALITVA.

Jeudi 26. 8 1333

M. B. B.

کلیشه متن فراتوی نامه دکتر بقایی به محمدرضا شاه

بقایای در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در جریان مبارزات روحانیت علیه رژیم شاه، اعلامیه‌هایی در دفاع از آیت‌الله خمینی و اعتراض به لایحه کاپیتولاسیون منتشر نمود. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بار دیگر به تظاهرات آزادیخواهانه و دفاع از قانون اساسی پرداخت. وی در اعلامیه‌ای که به مناسبت بیست و هفتمین سال تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران، در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۵۶ منتشر کرد، با اشاره به جملاتی از کتاب شاه (مأموریت برای وطن) تشکیل حزب واحد در ستاخیز ملی را مغایر با سخنان گذشته شاه دانست که گفته بود: «من چون شاه کشور مشروطه هستم، دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها، از یک حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی نمایم...» بقایای در این اعلامیه از تغییر مبدأ تاریخ ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی به عنوان یکی از افتخارات ملی و مذهبی، انتقاد کرده و گفته بود: «مبدأ قرار دادن تاجگذاری کوروش کبیر، فقط باعث خنده دانشمندان و تاریخ‌دانان شده است...»

در بخش دیگری از اعلامیه، آمده است:

«... ما از مجاهدین و آزادیخواهان، از جامعه شریف و روحانیت، از صاحبان هر نوع افکار و عقاید اجتماعی - و نه اینکه مخالف ما باشند - ولی به قانون اساسی اعتقاد داشته باشیم، می‌خواهیم، جداً درباره اهمیت حفظ قانون اساسی بیندیشند [...] ما، برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم...»^(۱)

دکتر بقایای در نامه سرگشاده‌ای بتاريخ چهارشنبه ۲۰ مهر ۱۳۵۶ به عنوان دکتر

جمشید آموزگار نخست‌وزیر نوشت:

«... از بیست سال پیش در نتیجه اختناق عمومی و تجاوز آشکار دولت‌ها به آزادی‌های فردی و اجتماعی و ملی، دانشگاه‌های ما که مهد پرورش و تعلیم بهترین و ارزنده‌ترین افراد این ملت است، بوسیله ایجاد حصارهای آهنین و گمارده شدن مأموران مسلح و دخالت‌های ناروای قوای انتظامی، شکل دانشگاهی و علمی خود را از دست داده است...»^(۲)

مظفر بقایای با نظاهر به طرفداری از آزادی و دموکراسی و اعتراض به رویه

استبدادی دولت‌ها، از بیست سال پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ و سردادن شعار «ما

۱. اعلامیه حزب زحمتکشان ملت ایران، ۸ خرداد ۱۳۵۶.

۲. نامه سرگشاده دکتر بقایای به نخست‌وزیر، ۲۰ مهر ۱۳۵۶.

برای آزادی قیام کرده‌ایم، در گرماگرم انقلاب با چندتن از امرای ارتش (سپهبد حسین آزموده، سپهبد نصراللهی، سپهبد امیر صادقی، سرلشکر حسن اخوی، سرلشکر فتح‌الله احمدی)، به کارگردانی سرلشکر حسن ارفع، که در صدد تهیه طرح مقابله با انقلاب بودند، ارتباط و همکاری داشته است.^(۱)

بقایی در سال ۱۳۵۹ جزوهای زیر عنوان «وصیت‌نامه سیاسی» منتشر کرد که برررسی متن آن حاکی از به بن‌بست رسیدن وی پس از سی سال تلاش توأم با انواع کج‌روی‌ها، نادرستی‌ها و خیانت‌های آشکار می‌باشد. بقایی، با احساس «پاک‌باختگی» در صحنه سیاسی، سعی کرده است گناه شکست و رسوایی خود را به گردن یاران و همکاران قدیم خود بیندازد؛ دکتر حسین فاطمی، که جانش را در مبارزه با استعمار از دست داد، را جاسوس، مصدق را «خبیث»، بازرگان را «ریاکار» و طالقانی را «نامسلمان و فاقد شعور سیاسی» معرفی می‌کند. حتی از توصیف دوست و رقیب سابقش حسین مکی، به عنوان «توطئه‌گر» ابا ندارد...^(۲)

کارنامه زندگی سیاسی دکتر مظفر بقایی، پوشیده از صفحات سیاهی است که مشکل می‌توان نظیر آن را در زندگی نامه هیچ‌یک از سیاستمداران یکصدسال اخیر ایران یافت. ویژگی عملکرد سیاسی مظفر بقایی در مقایسه با افرادی نظیر

۱. در صورت جلسه مذاکرات امرای مذکور به تاریخ ۱۳۵۷/۹/۸ گفته شده است:

۱۸ - نظر به اینکه در نتیجه تبییغات و حشیانه عناصر مخالف سلطنت و دولت [...] میهن‌پرستان و شاه‌دوستان تا حدودی مرعوب شده‌اند، به نوعی که فقط در مواقعی که مستقیماً در پناه ارتش شاهنشاهی می‌باشند به خود جرأت ایزاز احساسات می‌دهند [...] علیهذا، علاوه بر اجرای مقررات حکومت نظامی، مبادرت به تبییغات مثبت، چه در پایتخت و چه در استان‌ها ضرور و مورد احتیاج می‌باشد، از طرفی چون بدون سازمان و امکانات و وسایل معمولی تبلیغات، اقدام به آن مبسر نمی‌باشد، پیشنهاد می‌شود: در بند امر، یک یا چند تن از افراد متمکن یا صاحبان صنایع که واجد شرایط می‌باشند دعوت گردند که نظر خود را درباره تهیه وسایل لازمه جهت تبییغات عنوان نمایند...

۲ - پس از چند بار تماس میان سرلشکر حسن ارفع و آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی و معاونان ایشان چنین تشخیص داده شد که این اشخاص واقعا دارای احساسات میهن‌پرستی و شاه‌دوستی بوده‌اند و می‌باشند و حاضرند برای حفظ سلطنت ایران جانفشانی نمایند، لذا در این جلسه تصمیم گرفته شد که گروه امرا با گرداندگان حزب زحمتکشان ملت ایران که ریاستشان با آقای دکتر بقایی کرمانی می‌باشد، در راه این هدف مقدس هم‌آهنگی برقرار نمایند. (برای ملاحظه متن مذاکرات امرای ارتش و گزارش امر به محمدرضا شاه و پاسخ رییس کل تشریفات سلطنتی، امیرارسلان افشار، و نیز صورت جلسه مورخ ۸ آذر ۱۳۵۷ رجوع کنید به: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، صفحات ۲۶۸-۲۷۰)

۲. فنون یک مبارزه تقلدی بر وصیت‌نامه سیاسی، مواضع و خط‌مشی دکتر مظفر بقایی، تالیف: ع - محمد آقا، م. حدیقی (۲)، ۱۳۶۵.

محمدساعده، عبدالحسین هزیر، سرلشکر فضل‌الله زاهدی و اسدالله علم در این است که اینان از آغاز کار، خواسته و دانسته موضع خود را مشخص کردند و متحماً همکاری با بیگانگان را در راستای منافع کشور دانسته و در انجام این منظور، از راه و روش خود دفاع نمودند. در صورتی که مظنربقایی، به عنوان یک چهره مبارز ملی ضداستعماری و با شعار «قیام در راه راستی و آزادی»، در کنار مصدق به میدان آمده بود. وی در ظاهر به دشمن می‌ناخت ولی در خفا با دشمن همکاری می‌کرد! و سرانجام به سراشیبی سقوط افتاد!

شادی از رسوایی و سقوط یک «مبارز پرتلاش!» و فرصت طلب، که به همه ارزش‌های انسانی پشت پا زد، مطلوب نیست. باید از سرنوشت «بقایی»ها عبرت بگیریم و یقین داشته باشیم که روزی تاریخ به حسابمان رسیدگی خواهد کرد...

آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی - عملکرد آیت‌الله کاشانی در جریان مبارزات ضداستعماری برای ملی‌شدن صنعت نفت و نقش او در براندازی دولت مصدق در فصول پیش توضیح داده شده است. در اینجا بیوگرافی او را در جوانی و نیز فعالیت‌های سیاسی‌اش را در ایران، و نیز در دوران نهضت ضداستعماری ملت ایران به بعد، بطور اختصار شرح می‌دهیم.

سید ابوالقاسم کاشانی به سال ۱۳۰۳ هجری قمری در ایران تولد یافت. در نوجوانی همراه پدرش، آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی به عراق رفت و در نجف به تحصیل علوم مذهبی پرداخت. در جریان جنگ جهانی اول همراه پدر در مبارزات استقلال طلبانه ملیون عراق شرکت داشت. در اوایل اسفند ۱۲۹۹، همزمان با کودتای رضاخان به ایران بازگشت و به فعالیت‌های سیاسی، به نفع وی پرداخت.^(۱) کاشانی در مجلس مؤسسان اول به نمایندگی انتخاب شد و در طرح خلع احمدشاه، و به سلطنت رسیدن رضاخان رأی داد. پس از استعفای رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت. در بهمن ۱۳۲۷ پس از سوء قصد نافرجام علیه محمدرضاشاه تبعید شد. در خرداد ۱۳۲۹ به تهران بازگشت. وی در مبارزه ملیون علیه حکومت رزم‌آرا فعال بود. در اسفند ۱۳۲۹ پس

۱. نگاه کنید به: خاطرات سلیمان بهبودی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، طرح نو، ۱۳۷۲، صفحات

از قتل سهپهد رزم آرا نفوذ بیشتری کسب کرد.

آیت‌الله کاشانی در میان بازاریان و بخشی از روحانیان، طرفدارانی داشت. در مجلس چهاردهم و هفدهم به نمایندگی انتخاب شد و مورد حمایت شماری از نمایندگان بود. ناگفته نماند که طرفداری مجلسیان از کاشانی، با رویدادهای سیاسی روز و نظریات و منافع شخصی نمایندگان بستگی داشت. کاشانی از طرح ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری مصداق پشتیبانی کرد. در قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در کنار ملیون و نمایندگان جبهه ملی قرار گرفت، ولی همکاری او با مصداق دیری نپایید و به جانبداری از شاه و مخالفت با مصداق انجامید و سرانجام او را به رویارویی با نهضت و دشمنی با نخست‌وزیر کشانید.

کاشانی فاقد مبنی سیاسی مشخصی بود. از مسائل سیاسی - اقتصادی ایران و جهان آگاهی چندانی نداشت. وی، موقعیت استثنایی را که برای مبارزه ضد استعماری مردم ایران فراهم شده بود، درک نمی‌کرد و چون بسیار جاه‌طلب بود به آسانی تحت تأثیر نظریات اطرافیان سودجو و فرصت‌طلب قرار می‌گرفت و تغییر جهت می‌داد. کاشانی زندگی ساده و بی‌تکلفی داشت. در میان طبقه کسبه و متوسط بازار، نفوذ قابل توجهی کسب کرده بود. در آغاز بخش کوچکی از متحدین و روشنفکران از او طرفداری می‌کردند. با اینهمه فاقد استقلال فکری و عزم و اراده‌ای که لازمه یک رهبر مذهبی و سیاسی است بود، و همواره تحت تأثیر و تلقین اطرافیان قرار می‌گرفت.

از آغاز نخست‌وزیری مصداق پیش‌بینی می‌شد که نقطه‌نظرهای کاشانی و اطرافیانش، با اهداف جبهه ملی تعارض پیدا خواهد کرد. مصداق که رهبری پیکار ضد استعماری ملت ایران را برای ملی کردن صنعت نفت عهده‌دار شده بود، مخالف مداخله دین در امر سیاست بود. در عین حال، در مبارزه دشواری که علیه بریتانیا و شرکت نفت در پیش داشت، به حمایت آیت‌الله کاشانی و طرفداران او نیازمند بود. کاشانی نیز در ازای پشتیبانی از مصداق خواهان امتیازاتی بود و چون خود را بعد از دکتر مصداق، مهم‌ترین شخصیت سیاسی ایران می‌دانست، انتظار داشت در اداره امور مملکت، بخصوص انتصابات و تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی دولت مداخله داشته باشد. این موضوع مورد قبول مصداق نبود. وی مداخله و اعمال نفوذ افراد غیرمسئول را در امور مملکت به هیچ‌وجه نمی‌پذیرفت.

از اوایل سال ۱۳۳۱ فعالیت برای ایجاد نفاق بین رهبران جبهه ملی و تضعیف

دولت مصدق شروع شد. برای جدایی کاشانی از مصدق همچنین تضعیف نفوذ کاشانی، کوشش‌هایی بعمل آمد. برای انجام این برنامه «بدامن» و «سیا» از طریق شبکه برادران رشیدیان، پول‌های زیادی خرج کردند. از اوایل نیمه دوم سال ۱۳۳۱ اختلاف بین کاشانی و مصدق شکل گرفت. جناح راست جبهه ملی، شامل مظفربقایی، حائری‌زاده، حسین مکی، و جناح درباری بر علیه مصدق موضع گرفتند و در انتخابات هیأت ریسه مجلس شورای ملی، کاشانی را به ریاست مجلس انتخاب کردند. از همین زمان نمایندگان وابسته به دربار که با سرانکر فضل‌الله زاهدی ارتباط داشتند، کاشانی را که زمینه مساعدی برای رویارویی با مصدق پیدا کرده بود، به طرف خود کشیدند.

سرانجام کوشش‌های تفاق افکنانه در راستای وادار ساختن کاشانی به مخالفت علنی با مصدق به نتیجه رسید. در جلسه ۲۳ آبان ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی، هنگام طرح لایحه تمدید اختیارات مصدق، کاشانی که عنوان ریاست مجلس را داشت ولی در جلسات آن حضور نمی‌یافت، نامه‌ای به مجلس فرستاد و طی آن با لایحه تمدید اختیارات مصدق مخالفت کرد. وی به رغم ملاقات و مذاکره با نخست‌وزیر در دزاشیب و صدور اعلامیه‌ای مبنی بر لزوم اتفاق و ادامه همکاری بین آنها، نه تنها در موضع مخالفت با مصدق باقی ماند، بلکه مبارزه علنی علیه دولت را شدت بخشید، تا جایی که مصدق را به دیکتاتوری و خودسری متهم ساخت.^(۱)

در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ آیت‌الله کاشانی در کنار سید محمد بیبهانی فرار گرفت. وی در اعلامیه‌ای، سفر محمدرضا شاه را به خارج از کشور مضر و زیان‌بخش به حال مملکت دانست و از مردم خرواست بالاتفاق از مسافرت او جلوگیری کنند.^(۲) کاشانی به سبب رویارویی با مصدق و نهضت ملی بتدریج نفوذ و اعتبار خود را از دست داد و بسیاری از هواخواهانش از او روگردان شدند. روحانیونی که نماینده مجلس بودند، مانند آقایان انگجی، حاج سید جوادی و جلالی، و نیز شمار دیگری از روحانیون مانند حاج سید ابراهیم میلانی، حاج سید علی قمی، حاج آقارضا رنجانی، حاج سید محمود طالقانی و حاج سید مرتضی شبستری از مصدق جدا نشدند. اکثریت قریب به اتفاق دانشگاهیان، روشنفکران، کارکنان ادارات و

۱. اعلامیه آیت‌الله کاشانی، روزنامه اطلاعات، ۸ مرداد ۱۳۳۲.

۲. اعلامیه آیت‌الله کاشانی روزنامه گیهان، ۹ اسفند ۱۳۳۲.

کارگران به رهبر نهضت ملی ایران و اهداف او وفادار ماندند.

هرچند کاشانی در انتخاب هیأت ریسه مجلس در مقابل دکتر معظمی، نامزد ملیون شکست خورد؛ با اینحال هنوز می توانست گروه‌هایی از افسار جامعه، بویژه اهالی جنوب شهر را علیه مصدق برانگیزاند و در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش سازنده‌ای داشته باشد.^(۱)

پس از کودتای ۲۸ مرداد آیت‌الله کاشانی، در مصاحبه‌های گوناگون مصدق را مورد انتقاد و حمله قرار داد. از جمله در مصاحبه با خبرنگار روزنامه المصبری گفت: «... آنچه بر مصدق گذشته، نتیجه عدل خداوندی است [...] مصدق شاه را مجبور کرد ایران را ترک نماید، اما شاه با عزت و محبوسیت، چند روز بعد بازگشت [...] در اینجا، ملت شاه را دوست دارد...»^(۲) کاشانی در مصاحبه با خبرنگار «اخبارالیوم»، ۲۵ روز بعد از کودتای ۲۸ مرداد گفت: «مصدق با دست خود، خانه‌اش را خراب نموده سپس در پاسخ خبرنگار پیرامون حوادث ۲۸ مرداد و اینکه «در آنچه روی داد آیا انگشت بیگانه مداخله نداشت»، گفت:

«وضع خوب است و خطر برطرف شده، این مصدق راه را گم کرده و مستحق این عقابت بود [...] اما در مورد انگشت‌های خارجی: تا آنجا که من می دانم، چنین چیزی نبوده، مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را بین مردم فراموش کرده بود. شاه چهار ماه قبل می خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدم و پیروز گردیدیم [...] مصدق به من و کشورش خیانت کرد [...] مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند، مرگ است...»^(۳)

پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، روابط کاشانی و سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر، سه چهار ماه، صمیمانه بود.

روزشنبه ۳۱ مرداد (سه روز پس از کودتا) زاهدی نخست‌وزیر در شمیران به دیدار کاشانی رفت و با حضور دکتر بقایی، حائری‌زاده، شمس قنات‌آبادی و نادعلی کریمی با آیت‌الله ملاقات کرد.^(۴)

۱. نگاه کنید به: دکتر گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۳۶ و ۶۰.
۲. روزنامه کیهان، ۱۷ شهریور ۱۳۳۲، مصاحبه با روزنامه المصبری؛ نقل از مجموعه مکاتبات... آیت‌الله کاشانی به کوشش محمد ترکمان (دهنوی) صفحه ۳۲.
۳. کیهان، ۲۲ شهریور ۱۳۳۲؛ همان منبع ۳۳ صفحات ۳۲ و ۳۵.
۴. روزنامه شادمان، ۱ شهریور ۱۳۳۲.

روز ۳ شهریور، کاشانی در مصاحبه با «شوبنده»، خبرنگار خبرگزاری آسوشیتدپرس و دو تن دیگر خبرنگار خارجی گفت:

«... مصدق برخلاف قانون اساسی قدم برداشت و دستور داد مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه‌های عمومی بردارند. در حالی که در فرانسه مردم رژیم جمهوری اعلام کردند، مجسمه‌های ناپلئون را در جای خود نگاه داشتند.»

کاشانی در پاسخ به این سؤال که چرا ریاست مجلس شورای ملی را قبول کرد، پاسخ داد:

«ریاست مجلس شأن من نبود و از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلوه فعالیت‌هایی که مصدق می‌خواست شروع کند و یک سال بعد شروع کرد، بگیرم...»^(۱)

آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای با ناصرالدین نشاشیبی، خبرنگار الیوم گفت:

«مصدق نفوذ شاه را در میان مردم فراموش کرد و خود را به خطر انداخت. [...] ای برادر مسلمان! من و مصدق دو روح در یک بدن بودیم، ولی او خیانت کرد. به من و کشورش خیانت کرد [...] قبل از اینکه من با مصدق مخالفت کنم، ملت با او بود، ولی پس از اینکه من با او به مخالفت پرداختم، ملت از دور او پراکنده شد...»^(۲)

روزنامه کیهان در شماره ۱۹ مهر نوشت: از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید، آقای سپهد زاهدی تصمیم گرفته‌اند هر ۱۵ روز یکبار با حضرت آیت‌الله کاشانی ملاقات کنند. دیروز ظهر این ملاقات در منزل شخص ثالثی صورت گرفت و ناهار را آقای نخست‌وزیر با آیت‌الله صرف نمودند. در این جلسه دو نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند و در خصوص امور جاری و کارهای مملکتی تبادل نظر شد.^(۳)

روز ۲ آبان ۱۳۳۲ آیت‌الله کاشانی و آقایان مکی، دکتر بقایی، قنات‌آبادی، یوسف‌مشار، احمد فرامرزی، علی زهری، کریمی، پورسرتیب، صفایی، میراشرفی، حمیدیه و بهادری، نمایندگان مخالف دولت مصدق، در منزل مشار با سرلشکر زاهدی، نخست‌وزیر، پیرامون تعیین تکلیف مجلس هفدهم و مشاوره در

۲. روزنامه کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲.

۱. روزنامه کیهان، ۳ شهریور ۱۳۳۲.

۳. روزنامه کیهان، ۱۹ مهر ۱۳۳۲.

امور کشور و انعقاد مجلس شورای ملی مذاکره کردند. پورسرتیپ در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران درباره تجدید روابط سیاسی ایران و انگلیس گفت: «... همین قدر عرض کنم که دولت مورد اعتماد عموم نمایندگان است و هر تصمیمی که به صلاح مملکت اتخاذ نماید، مورد تأیید و پشتیبانی خواهد بود»^(۱)

کاشانی، به رغم کوشش‌هایی که برای تضعیف و سقوط دولت مصدق و نخست‌وزیر شدن زاهدی به عمل آورده بود، از درک این نکته عاجز بود که مأموریت سرلشکر زاهدی، نخست‌وزیر منتخب آمریکا و انگلیس، سرکوب نهضت ملی و ریشه کن کردن آن بود، نه دفاع از منافع و حیثیت مردم ایران. کاشانی با ساده‌اندیشی باور نکردنی گمان می‌کرد می‌تواند مانند دوران مصدق و با استفاده از آزادی‌های نامحدودی که در آن زمان برای مخالفان وجود داشت، با عنوان یک رهبر مذهبی و سیاسی در صحنه ظاهر شود و با برخورداری از پشتیبانی گروه‌هایی از جامعه، به زعم خود از منافع ایران دفاع کند. کاشانی متوجه این حقیقت نشده بود که مردم ایران هیچگاه نقش او را در براندازی دولت مورد علاقه و اعتمادشان از یاد نخواهند برد. وی در زمینه ارزیابی و شناسایی جامعه ایران بصیرت نداشت، و نسبت به مسائل سیاسی - اقتصادی و موقعیت کشورش در آن دوران آگاہ نبود. کاشانی میزان حمایت لندن - واشینگتن از رژیم کودتا را دست‌کم گرفته بود و از تنفر جامعه نسبت به اطرافیان، که بیشترشان با دربار و یا عوامل بیگانه مربوط بودند، اطلاع نداشت.

کاشانی و کنسرسیوم - مذاکره برای تشکیل کنسرسیوم و بهره‌برداری از نفت ایران، مستلزم تجدید روابط سیاسی بین ایران و دولت بریتانیا بود. مجامع بین‌المللی، حقانیت ایران را در ملی‌کردن صنعت نفت تصدیق کرده بودند. دادگاه‌های ایتالیا و ژاپن در منازعه ایران و شرکت سابق بر سر صدور و فروش نفت، به نفع ایران رأی داده بودند، در چنین شرایطی، تشکیل کنسرسیوم و حضور دوباره انگلیسی‌ها و عناصر شرکت سابق به ایران، به منزله تأیید شکست نهضت و پایمال شدن حقوق ملت ایران بود و آیت‌الله کاشانی به رغم نطق‌ها، اعلامیه‌ها و بیاتیه‌ها در دوران حکومت مصدق و نیز پس از کودتا، در دولت زاهدی مبنی بر دفاع از حقوق و منافع

ملت ایران، اکنون در انتخاب موضع خویش در قبال تجدید روابط ایران و بریتانیا و تشکیل کنسرسیوم نفت، در بن‌بست قرار گرفته بود.

آیت‌الله کاشانی، در پیام رادیویی ۱۲ آبان ۱۳۳۲ گفت:

«... اینجانب معتقدم که بایستی مشکل نفت حل شود و این ثروت بی‌پایان خداداده ملت ایران به بازارهای جهان برای فروش عرضه گردد. اما هر طریقی که منافات با قانون ملی شدن صنعت نفت و قانون ۹ ماده‌ای اجرایی آن داشته باشد، مورد قبول ملت ایران و من و یاران من نخواهد بود...»

کاشانی در پایان پیام اظهار امیدواری کرده بود که سرلشکر زاهدی «که خود یکی از طرفداران جبهه ملی است» شرافتمندانه از حبشیت و آبروی ایران دفاع کند: «... جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده، تصمیم دارند که شرافتمندانه از حبشیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه صلاح و اتق ملت، حداکثر فداکاری را بنمایند...»^(۱)

به رغم پیام‌ها و اظهارات آیت‌الله کاشانی در مخالفت با تجدید روابط سیاسی با انگلیس و توصیه به دولت زاهدی مبنی بر دفاع از حقوق ملت ایران، روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲ (۵ دسامبر ۱۹۵۳) خبر تجدید رابطه سیاسی ایران و بریتانیا انتشار یافت. روز ۲۰ آذر آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی، درباره تجدید رابطه سیاسی با انگلستان، با لحن ملایمی گفت: «مادام که علل و موجباتی که منجر به قطع روابط گردید، موجود باشد، تجدید رابطه خطاست. وی، فشار آمریکایی‌ها را در این کار مؤثر دانست و افزود:

«... حال آمریکایی‌ها فشار آورده‌اند اگر تجدید رابطه نشود، این مبلغ جزئی را نخواهند داد. پس باید تجدید رابطه کنید تا این مبلغ داده شود. من در جواب این مطلب می‌گویم: اگر انگلیسی‌ها آمدند و عمال آنها به نکاپو افتادند و برای این نهضت موجبات اخلاق را توسط عمالشان فراهم کردند، چنانکه الان در رادیو بعضی عمال انگلیس هستند که نهضت مقدس ملی ایران را بر اساس جلوه می‌دهند و می‌خواهند دوباره انگلیسی‌ها را مسلط بر عرض و ناموس مملکت بکنند. [...] چون بعد از مسلط شدن انگلیسی‌ها به تجدید روابط، اگر آمریکایی‌ها گفتند «هر پیشنهادی انگلیس به ایران داد باید شما قبول کنید، والا، این چهار غاز را به شما نخواهم داد»، آنوقت باید دوباره نفت بعد از سه سال جان‌کندن و زحمت و مدلت این ملت و

۱. روزنامه کیهان، پیام آیت‌الله کاشانی پیرامون تجدید روابط ایران و انگلستان و مسئله نفت، ۱۲ آبان

سختی و بدبختی که تحمل کرده، از بین برود و انگلیسی‌ها، باز مثل سابق مالک الرقاب این مملکت بشوند...»

کاشانی که تا چند روز پیش، پیام‌ها و اعلامیه‌هایش از رادیوی دولت کودتا پخش می‌شد، از اینکه اکنون دسترسی به آن دستگاه تبلیغاتی ندارد، ابراز تأسف می‌کند، آمادگی خود را برای مقابله با انگلیسی‌ها و مخالفت با قرارداد اعلام می‌کند و می‌گوید:

«... حیف که رادیو در اختیار من نیست که از افکار مردم و احساسات پاک این ملت نجیب استفاده کنم و علی‌الحال ما تا آخرین قطره خون خود در مقابل انگلیسی‌ها و عمال آنها ایستادگی خواهیم کرد. مطلب اساسی دیگر آن است که باید مجلس، که نماینده ملت است، رأی به تجدید روابط بدهد، یا ملت راضی باشد. در حالی که غیر از معدودی عمال انگلیسی‌ها، از تجدید روابط متنفر است و علیهذا این تجدید روابط قانونی نیست...»^(۱)

سرانجام، آیت‌الله کاشانی در اعلامیه‌ای که در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۳۲ منتشر شد، ناگزیر به شناساندن ماهیت رژیم کودتا گردید: سرلشکر زاهدی و دولت او را دیکتاتوری سرکوبگر و جنایتکار توصیف کرد؛ انتخابات دوره هجدهم را غیرقانونی و نمایندگان آن را تحمیلی از سوی دزدان، جانیان و عمال انگلیس معرفی کرد و ملت را به قیام علیه خائنین دعوت نمود. فرازهایی از اعلامیه مزبور در زیر نقل می‌شود.

«... با اینکه به کرات، چه شفاهاً و چه ضمن اعلامیه‌ها و مصاحبه و نامه، در مورد تجدید رابطه با انگلستان و مسأله نفت و معدنیاتی که به حقوق حقه مردم و سلب آزادی و اختناق مطبوعات از طرف دولت اعمال می‌شود، به موقع تذکرات خیرخواهانه [...] به رییس دولت داده و به خصوص درباره رعایت آزادی کامل انتخابات که با حیات سیاسی و استقلال ملت و مملکت بستگی تام دارد، صریحاً اهمیت آن را خاطر نشان نمودم، مع‌الاسف مشاهده می‌شود که هیچوقت وضعیات مملکت تا این اندازه اسف‌انگیز و دلخراش نبوده و آزادی جز برای عمال انگلیس نیست. مطبوعات و نشریات ملی امکان هیچگونه اظهار عقیده در بیان حقایق را نداشته و همه در توقیفند و همچنین بسیاری از ملیون و آزادیخواهان متدین در زندان‌ها بسر می‌برند. دزدان و جانیان و عناصر بد سابقه کثیف‌ترین عمال انگلیس، با

۱. روزنامه کیهان، ۱۴ آذر ۱۳۳۲؛ مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیامهای آیت‌الله کاشانی (۴) صفحات ۹۲-۹۵.

سرنیزه بدون بیم و هراس در مراکز انتخاباتی، تحمیل به ملت می‌شوند و تصمیم گرفته‌اند دوباره انگلیسی‌ها را به جان و مال و عرض و ناموس ملت مسلط ساخته و مملکت را مستعمره انگلیس قرار دهند...»

آیت‌الله کاشانی، با این گمان که مردم ایران، نقش او را در کمک و پشتیبانی از سرلشکر زاهدی در راستای سقوط دکتر مصدق و نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد، از یاد برده‌اند، اکنون زاهدی را دیکتاتور، سرکوبگر و خیانتکاری توصیف می‌کند که قصد دارد ملت ایران را اسیر چنگال اجانب کند. مجلس هجدهم را «تنگین» و قرارداد کنسرسیوم را همانند قرارداد ۱۹۳۳ می‌داند و ملت ایران را به قیام علیه خائنین و مسببین بدبختی‌های مملکت فرامی‌خواند:

«این اختیارات را چه کسی به آقای زاهدی داده که این دیکتاتوری شدید و رفتار قرون وسطایی را با مردم شریف ایران بنماید و مملکت را بعد از آن همه فداکاری‌هایی که ملت برای قطع ریشه استعمار نموده، دوباره اسیر چنگال اجانب کند؟ اگر در این جنایات در امور داخلی و خارجی اتکاء او به نظامیان وطنخواه و شریف است، اطمینان دارم هیچوقت آنها حاضر به این جنایات و قبول ذلت و خیانت به ملت و مملکت نیستند [...] صریحاً می‌گویم که اگر دست از این خیانت برداشته نشود، ملت رشید و غیور ایران با قیام شجاعانه خود خائنین و مسببین بدبختی خود را هرگز و در هر مقام که باشد در اولین فرصت ممکنه به شدیدترین وجهی مجازات خواهند نمود.

در خاتمه، چنانچه در پایان نامه خود به آقای زاهدی قبلاً متذکر گردیدم [...] اگر مجلس هجدهم با این وضعیت تنگین تشکیل شود، هیچکس جز معدودی نوکران و سرسپردگان اجنبی آنرا به رسمیت نمی‌شناسد و هر قراردادی که به تصویب برساند، سرنوشت آن بدتر از قرارداد نفت ۱۹۳۳ خواهد بود...»^(۱)

این اعلامیه، حدود شش ماه بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت، شش ماهی که طی آن هزاران تن، به سازمان نهضت مقاومت ملی پیوسته بودند. نهضت مقاومت با صدور ده‌ها اعلامیه، مردم را به ادامه مبارزه علیه رژیم دست‌نشانده شاه - زاهدی فراخوانده بود. برخوردهای شدید و گاه خونین در دانشگاه، مدارس و خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق و همکاران زندانی‌اش؛ اعتراض به تجدید روابط سیاسی با انگلیس، اعتراض به توقیف مطبوعات، نبودن آزادی، اعتراض به انتخابات فرمایشی دوره نوزدهم قانونگذاری،

اعلام جرم به تخلفات و نفلب در رأی‌گیری، روی داده بود. صدها تن از علیون در زندان‌های رژیم کودتا بودند. روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در تظاهرات دانشگاه تهران علیه ورود ریچارد نیکسون، معاون ریسی جمهور آمریکا، و نیز در اعتراض به تجدید روابط ایران و بریتانیا، سه تن از دانشجویان (مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی) با گلوله‌های مسلسل مأموران انتظامی کشته شده و ده‌ها تن مجروح گردیده بودند.^(۱)

واکنش مردم، نسبت به تغییر موضع کاشانی منفی بود. همچنانکه در نشریه‌ها و اعلامیه‌های مخفی و علنی نهضت مقاومت ملی، نامی از کاشانی در کنار نام شخصیت‌های مبارز علیه رژیم کودتا، دیده نشد. آخرین اقدام پروسدای کاشانی علیه دولت زاهدی، نامه‌ای بود که در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۳۲ به دبیرکل سازمان ملل فرستاد و در آن از فقدان آزادی و مداخله در امر انتخابات و شدت و فشار علیه مردم ایران شکایت کرده بود. فرازهایی از این نامه بشرح زیر بود:

... دولت تمام روزنامه‌های ملی و مخالف را توقیف کرده و با کنترل شدید چاپخانه‌ها بوسیله قوای مسلح، امکان انتقاد و نشر حقایق را از قاطبه ملت سلب نموده است و جرایدی که اکنون منتشر می‌شود تحت سانسور شدید بوده و حتی اجازه ندارند که خبر قتل و تعداد کشتگانی را که هر روز در کوچه و خیابان به دست مأمورین دولت از پای در می‌آیند، منتشر سازند [...] هدف دولت فعلی این است که برای تهیه پول به هر وسیله و بهر شرط [...] به منظور حفظ مقام و موقعیت خود و خیراندن به دارودسته دزد و قطع‌الطریق که از او حمایت می‌کنند، اقدام نموده تا حکومت منفور تحمیلی خود را به بهانه ظاهر فریب مبارزه با کمونیسم ادامه داده و انتخابات مجلس قانون‌گذاری را با نقض اصول مسلمه حقوق ملی و قوانین موجود و سنن مشروطیت در چنان شرایطی که نظیر آن در کشورهای دیکتاتوری هم‌دیده نمی‌شود، به انجام رسانده [...] و قراردادهایی را که برای فروش نفت ایران و تهیه پول منعقد می‌سازد و همچنین قوانینی را که مبنای آن با حیثیت و استقلال و آزادی کشور تهیه می‌نمایند. تصویب نمایند...^(۲)

به رغم شکایت کاشانی به سازمان ملل در مورد آزاد نبودن انتخابات، سید مصطفی کاشانی، فرزند آیت‌الله کاشانی از طوالتش به نمایندگی دوره هجدهم

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون عملیات نهضت مقاومت ملی و رویدادهای نیمه دوم سال ۱۳۳۲ رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، جلد اول، عملیات نهضت مقاومت ملی ایران، صفحات ۱۱۰-۱۲۱.
۲. مجموعه از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، همان کتاب، صفحات ۱۱۴-۱۱۷.

مجلس شورای ملی انتخاب شد. لوی هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، چگونگی انتخاب مصطفی کاشانی را به نمایندگی مجلس بدین شرح به وزارت خارجه آمریکا گزارش کرده است:

«دیروز (۷ ژانویه ۱۹۵۴) به دیدار نخست‌وزیر [سرلشکر زاهدی] رفتم. اردشیر پسرش، مترجم ما بود نخست‌وزیر گفت از وضع انتخابات دلگرم است. صورت نامزدها را شاد تأیید کرده و لیست خود او نیز کامل شده است. به گمان وی، بیشتر نامزدها انتخاب می‌شوند، هرچند از صورت اسامی نامزدها رضایت کامل ندارد، زیرا آنطور که او می‌خواهد آنها یکدمست نیستند ولی به دلایل زیر با نامزدی چندتن از آنها موافقت کرده است:

(الف) دولت او نسبت به برخی از نامزدها از جنبه سیاسی متعهد است و نمی‌تواند در قبایل کمک‌های گذشته آنان ناسپاس باشد... [ظاهراً نخست‌وزیر بوسیله علاء‌الدین دربار] در مورد تعیین نامزدهایی چون قنات‌آبادی، مصطفی کاشانی و میراشرفی آگاه شده است...»^(۱)

واکنش دولت زاهدی نسبت به اعلامیه آیت‌الله کاشانی، ناشیانه و مضحک بود؛ روز ۱۲ اسفند ۱۳۳۳ عباس فرزاتگان، که پس از کودتا سرتیپ شده بود، با عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن و سخنگویی دولت، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «اخیراً شخصی بنام سید ابوالقاسم کاشانی، برای خودنمایی و کسب شهرت، مطالبی دور از حقیقت در باب انتخابات و نفت گفته است...»^(۲)

کاشانی در جریان محاکمه رهبران فداییان اسلام، در رابطه با قتل سبهد رزم‌آرا به دادرسی ارتش احضار گردید و پس از تحقیقاتی که با حضور سرتیپ آزموده از او بعمل آمد، قرار بازداشت او صادر گردید، ولی با وساطت آیت‌الله بروجردی آزاد شد.^(۳) آیت‌الله کاشانی پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم، فعالیتی نداشت و ماه‌ها به حال انزوای زندگی می‌کرد. در آبان ۱۳۴۰ بیمار و در بیمارستان بستری گردید. برای معالجه او، یک پزشک فرانسوی به تهران آمد. محمدرضا شاه و دکتر علی امینی نیز در بیمارستان از آیت‌الله عیادت کردند. وی سرانجام روز ۱۹ اسفند ۱۳۴۰ درگذشت.

۱. گزارش هندرسن، سفیر ایالات متحد آمریکا در تهران، به وزارت خارجه آمریکا، سری، تهران ۸ ژانویه ۱۹۵۴، ساعت ۴ بعد از ظهر، تلگراف شماره ۴۵۴-۱/۲۱/۷۸۸.

۲. دهتری (محمد ترکمان)، همان کتاب (جلد چهارم)، صفحه ۱۲۱.

۳. روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۱۳۳۴.

بیست و پنج سال بعد

ماجرای نامه ۲۷ مرداد کاشانی به مصدق ... در اواخر سال ۱۳۵۷ نامه‌ای با امضای مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به عنوان دکتر محمد مصدق و پاسخی از مصدق به کاشانی (تاریخ هر دو نامه ۲۷ مرداد است) در چند کتاب انتشار یافت که در آن کاشانی مصدق را از وقوع یک کودتا به وسیله سرلشکر فضل‌الله زاهدی، آن هم با طرح نقشه شخص مصدق آگاه کرده بود. در پایان نامه کاشانی پیشنهاد کرده بود: «اگر به راستی در این فکر اشتباه می‌کنم، به اظهار تمایل شما، سیدمصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم...»

ظاهراً نخستین بار، این دو نامه در کتابی به نام «روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت»^(۱) انتشار یافت. سپس همین کتاب با نام جدید «روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت» در پاریس، در سال ۱۳۵۸ منتشر گردید. آنگاه نامه‌ها در کتاب‌های: «شناخت حقیقت در پیشگاه تاریخ»^(۲) «قیام ملت مسلمان ایران»^(۳) و کتاب «چهره حقیقی مصدق السلطنه»^(۴) انتشار یافت. آقای محمد ترکمان (م - دهنوی) نیز دو نامه مزبور را در جلد ۴ (مجموعه مکاتبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی) در صفحات ۱۸۶-۱۸۷ چاپ کرده است. هر چند در باره ساختگی بودن این دو نامه مطالب مشروحی در کتاب‌ها و نشریات داخل و خارج کشور، با ارائه دلایل و شواهد انتشار یافته است^(۵) با این

۱. روحانیت و اسرار فاش نشده ... انتشارات دارالفکر، قم، اردیبهشت ۱۳۵۸، صفحه ۱۸۷.

۲. شناخت حقیقت ... دکتر مظفر بقایی، کرمان، خرداد ۱۳۵۸، صفحات ۵۴۰-۵۴۱.

۳. قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱، سیدمحمد کاشانی، تهران ۱۳۵۹.

۴. چهره حقیقی مصدق السلطنه؛ حسن آیت، ۱۳۶۰، صفحه ۱۸۶.

۵. از جمله نگاه کنید به: مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا شوشنگ مهدوی، گیاره

همه برای روشن ساختن بیشتر موضوع و نیز رفع تردید در ساختگی بودن نامه‌های مزبور و بیشتر به منظور هشدار به کسانی که برای رفع و رجوع اشتباهات، کج‌روی‌ها، و احیاناً خیانت‌های خود یا کسانشان، به انواع ترفندها، از جمله سندسازی مبادرت می‌کنند، نخست این نکته را خاطر نشان می‌کنیم که حل معضلات جامعه و تاریخ ما نیز، زیر لوای هرگونه هدف و هر انگیزه‌ای، در انکار و نفی تاریخ گذشته ملت ایران، که از دیرباز، یکی از ریشه‌دارترین ملل دنیا بوده است نمی‌باشد. همچنین کوشش در تحریف حقایق، جابجایی نقش شخصیت‌ها در صحنه‌های تاریخ برای بزرگ کردن یا کوچک کردن آنها، از راه فریب جامعه ناصواب است و این کار در شأن یک ملت آزاده و صاحب فرهنگ نیست. تاریخ نیز، شریف‌تر و والاتر از آن است که به این گونه زشتی‌ها آلوده شود...

اینک می‌پردازیم به آنچه موضوع گفتار مورد بحث ماست. عدم اصالت هر سند مخدوشی، از دو راه قابل اثبات است:

۱) مطالب و مضامین سند ارائه شده، مابین با جریان و موضوع رویداد صورت گرفته باشد. به بیان دیگر، قرائن و شواهد خارجی موجب بطلان مندرجات آن سند، و در نتیجه جعلی بودن آن بشود.

۲) نادرست بودن سند از راه قواعد و موازین سندشناسی، یعنی استناد به خط، نوع کاغذ، مرکب و دیگر نکاتی که جنبه مادی دارد، همچنین شناختن محلی که سند در آنجا نگاهداری شده، مشخص می‌شود. این کار جنبه تخصصی و کارشناسی دارد، و بحث پیرامون آن در صلاحیت کارشناسان خط‌شناسی است.^(۱)

در اینجا برای اثبات ساختگی بودن نامه کاشانی به مصدق و پاسخ آن،

۱- بیات، نشر نو، ۱۳۶۸، فصل ۴: نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران، شاهرخ اخوی، صفحات ۱۸۲-۱۸۴؛ همایون کاتوزیان: مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، صفحات ۳۱۷-۳۱۸؛ عبدالله برهان: براه، پاسخ به کژراهه احسان طبری، صفحات ۱۸۳-۱۸۴؛ سال‌های بحران، خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی، چاپ سوم، صفحه ۳۰؛ غلامرضا نجاشی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کردتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صفحات ۵۰۳-۵۰۶؛ هفتاد مقاله، یحیی مهدوی - ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹؛ نامه کاشانی به مصدق، نظریه یان‌ریشاود (محقق فرانسوی) صفحه ۲۷۳؛ عبدالله برهان، هشدار ۲۷ مرداد، مجله ایران فردا، شماره ۸ مرداد و شهریور ۱۳۷۲.

۲- برای نمونه نگاه کنید به: هفتاد مقاله، نامه کاشانی به مصدق از نگاه سندشناسی، صفحات ۲۷۰-۲۸۰.

شایسته است نخست متن هر دو نامه را نقل کنیم؛ سپس، با استفاده از (روش نخست) به بررسی و تحلیل قواعد و شواهد خارجی، در زمینه مطالب ارائه شده در اسناد، مبنی بر مابین بودن آن با جریان کودتای ۲۸ مرداد بپردازیم. متن نامه کاشانی به مصدق به شرح زیر است:

حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای مصدق، دام اقباله

عرض می‌شود: گرچه امکان برای عریضه‌نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی، یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجناب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای فراتراندوم نشنیدید و مرا نکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگباران و فرزندانم را زندانی فرمودید^(۱) و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالاً نه مجلسی هست و نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم، با لطائف‌الحیل خارج کردید و حالاً همانطور که واضح بوده، در صدد به اصطلاح کودتاست. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در ده‌زاشیب به شما گفتم، به هندی‌رسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالاً بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت را به چنگ آورد. اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد. اگر برآستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما، سیدمصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا بهمه رحم فرماید.

سیدابوالقاسم کاشانی

پاسخ دکتر مصدق به نامه آیت‌الله کاشانی به تاریخ ۲۷ مرداد بشرح زیر است. مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجناب مستظهر به

۱. اشاره به جلسه سخنرانی در منزل کاشانی علیه دولت در شب ۹ مرداد ۱۳۲۲. در این جلسه عده‌ای به طرفداری از دولت مشدق و گروهی به هواخواهی از کاشانی شعار دادند و بین آنها زد و خورد رویداد و عده‌ای مجروح شدند. (نگاه کنید به: ترکمان (دهنوی) همان کتاب، صفحات ۴۱۳-۴۱۷).

پشیمانی ملت ایران هستم. والسلام.^(۱)

نخست فرض را بر اصالت نامه کاشانی به مصدق قرار می‌دهیم و اینطور تعبیر می‌کنیم که کاشانی نامه‌ای به مصدق نوشته است تا به دنبال موفقیت او در شکست کودتای ۲۵ مرداد، نقش و سهمی برای خود در نظر بگیرد^(۲) اما، با بررسی متن نامه و با توجه به سوابق خصومت شدید بین آن دوه بویژه شدت یافتن حملات کاشانی به مصدق، پس از شکست در انتخابات ریاست مجلس (۱۰ تیر ۱۳۳۲) قبول این فرض بعید به نظر می‌رسد.

محتوای تند و متهم‌کننده نامه کاشانی به مصدق مبنی بر اینکه دكودتای دیگری به وسیله سرلشکر زاهدی با طرح و نقشه و موافق مصدق در شرف وقوع است^(۳)، این استنباط را که واقعاً کاشانی از روی صدق و صفا چنین نامه‌ای به مصدق نوشته است تأیید نمی‌کند، مگر اینکه آن نامه را نوشته تا حیثاً در صورت نافرجام ماندن کودتای مورد بحث، فریادرس او باشد.^(۴) همچنین عقلانی نیست که کاشانی درباره کودتای قریب‌الوقوع، نامه‌ای به نخست‌وزیر بنویسد و آگاهی خود را نسبت به آن محرز سازد و پیشنهاد کند^(۵) در صورت تمایل مصدق فرزندش سیدمصطفی کاشانی و ناصرخان فشقایی را برای مذاکره بفرستد.

بررسی و تحلیل نامه منتسب به کاشانی سؤالات دیگری را به شرح زیر مطرح می‌کند:

۱) پیشتر اشاره شد که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه به بغداد و دستگیری مجریان کودتا و اقرار آنها نزد بازپرس‌های نظامی، کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتا، از طریق برادران رشیدیان، در صدد اجرای کودتای دیگری برآمد. روزولت و همکارانش طی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، با سرلشکر فضل‌الله زاهدی از طریق اردشیر زاهدی، که در مخفی‌گاه‌های مختلف بسر می‌برد، ارتباط داشتند؛ با اردشیر مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دادند، کپی فرمان نخست‌وزیری زاهدی را منتشر کردند، طرح ارتباط با فرماندهان نظامی و انتظامی را برای کودتای

۱. روحانیت و اسرار ناشی نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، انتشارات دایرالفکر، قم، ۱۳۵۸، صفحه ۱۷۸.

۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبود قدرت، صفحات ۳۷۱-۳۷۲.

۳. شاهرخ اخوی، مصدق، نفت، ناسیونالیست، صفحات ۱۸۳-۱۸۴.

بعدی تهیه می‌دیدند. از سوی دیگر، بنا بر گزارش تحقیقاتی دکتر گازیوروسکی، با استناد به مدارک و اسناد محرمانه CIA و MI-6 (گروه روزولت برای برانگیختن شورشی در روز ۲۸ مرداد علیه مصداق ترتیب برقراری ارتباط با کاشانی را بوسیله رشیدیان‌ها، از طریق احمد آرامش فراهم ساخت...^(۱))

با توجه به نکات بالا، اگر باور داشته باشیم که کاشانی در روز ۲۷ مرداد از وقوع یک کودتای قریب‌الوقوع بوسیله زاهدی اطلاع داشته و به طوری که در نامه‌اش آمده، مصداق را از آن آگاه کرده است، منبع اطلاعاتی او، جز روزولت و شبکه اطلاعاتی او چه کسی بوده است؟

(۲) اگر کاشانی کودتای قریب‌الوقوع را طرح و نقشه مصداق می‌دانست، پیشنهاد مذاکره با مصداق را به چه منظوری عنوان کرد و چرا پس از امتناع مصداق از مذاکره پیشنهادی او، چگونگی را در همان روز ۲۷ مرداد به اطلاع ملت ایران نرسانید و از مردم دعوت به قیام علیه توطئه کودتای قریب‌الوقوع نکرد؟ چرا در روزهای بعد، در مصاحبه‌هایش با خبرنگاران «الیوم» و «المصری»^(۲) که مصداق را «خائن و شایسته مجازات مرگ دانست» همچنین در دیگر پیام‌ها و اعلامیه‌های خود، کوچکترین اشاره‌ای به آن نامه و پاسخ مصداق نکرد؟ چرا نامه‌ها در همان دوران، حتی بطور مخفی، منتشر نشد و ۲۵ سال بعد انتشار یافت؟

(۳) به رغم نامه منسوب به کاشانی، اگر دولت آمریکا قصد داشت نفت ایران را «به صورت ملی» و «دنیاپسند»، آنهم بدست مصداق به چنگ آورد، چرا مآله را با خود او حل و فصل نکرد و برای براندازی دولت وی، به کودتای نظامی متوسل شد؟ و سرانجام، سیزده سال دوران آخر زندگی رهبر مبارز ضد استعماری ملت ایران به محاکمه، زندان و تحت نظر بودن سپری شد، و حتی سی سال پس از مرگش امکان خاک‌سپاری پیکرش در قبرستان شهدای سی‌ام تیر فراهم نگردید؟

در مورد اصالت نامه‌ها اشکالات دیگری در ذهن هر خواننده کنجکاو بدین شرح خطور می‌کند:

(۱) محل نگاهداری و حفظ اسناد معرفی نشده است، به بیان دیگر معلوم نیست در این مدت نامه‌ها (نامه کاشانی و پاسخ مصداق) در کجا و نزد چه کسی بوده

۱. گازیوروسکی، کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳، صفحه ۳۶ و زیرنویس صفحه ۶۷

۲. نقل از روزنامه کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲.

است؟

۲) اگر نامه کاشانی به دست مصدق رسیده و به استناد اینکه محمدحسن سالمی، نوۀ کاشانی، حامل آن بوده و رسید گرفته است، این نامه برحسب قاعده در اختیار مصدق بوده و پس از هجوم نظامیان و اوپاش به خانه‌اش در روز بعد، توسط یکی از این دو گروه، بدست نزدبکان آیت‌الله کاشانی رسیده است، در اینجا سؤال این است که چه کسی یا مقامی نامه را به بستگان کاشانی داده است؟

نکته دیگر، قواعد و موازین اداری در گذشته و حال این است که نامه‌های رسیده به دفتر نخست‌وزیری در دفتر اندیکاتور ثبت می‌شود و شماره ثبت روی نامه قید می‌گردد، در صورتی که در نامه کاشانی و پاسخ آن، علامت و نشانه‌ای حاکی از شماره ثبت وجود ندارد، همچنین تاریخ نامه بدون ذکر سال قید شده است. اگر بگوییم نامه خصوصی بود، بی‌درنگ این سؤال مطرح می‌شود که چرا این نامه دو سطری ماشین شده و مصدق شخصاً آنرا نوشته است؟ از سوی دیگر، چه کسی حسن سالمی را در روز جتجال برانگیز ۲۷ مرداد، در خاتمه و قرارگاه نخست‌وزیر مشاهده کرده است؟ کدام یک از کارمندان، یا منشی‌های نخست‌وزیر چنین نامه‌ای را دیده و شهادت داده‌اند؟

نکته دیگر اینکه به گزارش خیرنگار روزنامه اطلاعات، در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ از ساعت ۹/۳۰ شب زد و خورد‌های شدیدی در منزل آیت‌الله کاشانی (پامنار سرچشمه) روی داد که طی آن یک تن (محمد حدادزاده) کشته و شماری مجروح شدند و عده‌ای نیز دستگیر و بازداشت گردیدند، یکی از بازداشت‌شدگان محمدحسن سالمی بوده است.^(۱)

با استناد به تحقیقاتی که در این مورد بعمل آمده است، دستگیرشدگان واقعه منزل کاشانی «دست‌کم تا غروب روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آزاد نشده بودند. بنابراین محمدحسن سالمی نمی‌توانسته در ۲۷ مرداد ۳۲ حامل آن دو نامه بوده باشد»^(۲) ناگفته نماند که شهادت «مدعی» به سود خود، در هیچ محکمه و دیوانی قابل قبول نیست. بنابراین از این پس، هرگونه شهادتی به سز مدعیان اصالت نامه‌ها،

۱. مجموعه‌ای از مکتوبات ... جلد سوم صفحه ۲۴۲-۴۲۶ (به نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۲)

۲. عبدالله برهان: هشدار ۲۷ مرداد و دو نامه دیگر، ایران فردا، شماره ۸ مرداد و شهریور ۱۳۷۲، صفحات

مقبول نخواهد بود.

در پایان بحث به این نتیجه می‌رسیم که مقصود و منظور تهیه کننده نامه مزبور، در اشاره به این جمله مندرج در متن نامه که «این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود... تا شما را از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی، که مطابق با نقشه خود شماست آگاہ کردم...» این بوده تا در موقع مقتضی افرادی مانند حسن آیت، مظفرنقایی و احسان طبری، صرفاً در راستای مقاصد خود، با کوبیدن مصداق و تخطئه نهضت ملی از آن بهره‌برداری کنند...

بخش دوم - دوران تحت نظر ده ساله

پس از تأیید احکام دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر نظامی از سوی دیوان عالی کشور، دکتر مصدق دوره سه ساله زندان مجرد را در لشکر ۲ زرهی قصر گذراند. در این مدت تنها خانواده‌اش اجازه داشتند با او ملاقات کنند. پس از پایان یافتن دوره زندان، در ۱۳ مرداد ۱۳۳۵ به احمدآباد منتقل شد و تا واسط بهمن ۱۳۴۵ که بعلت شدت یافتن بیماریش برای ادامه درمان در بیمارستان به تهران آمد، به مدت ده سال و پنج ماه در آنجا زیر نظر مأموران سازمان امنیت بود.

احمدآباد، روستایی است در ساوجبلاغ در هشتاد کیلومتری تهران، که دکتر مصدق آن را چند سال قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از عضدالسلطان خریده بود. پس از ازدواج، سه دانگ آن را مهر همسرش کرد. مصدق سال‌های تبعید دوره رضاشاه را از ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ در آنجا گذراند. پس از انتقال از زندان لشکر زرهی در سال ۱۳۳۵ نیز در آن روستا، تحت نظر بود. بدین ترتیب او بیش از ۲۵ سال، یا حدود نیمی از دوران فعال زندگی سیاسی خود را در تبعید و یا زندان سپری کرد.

مصدق در خانه‌اش احمدآباد نیز به شدت تحت نظر بود. وی در حقیقت از زندان لشکر ۲ زرهی به زندان بزرگتری منتقل شده بود. ابتدا مقامات سازمان امنیت به او پیشنهاد کرده بودند چندتن از مأموران سازمان برای مراقبت و حفظ جان او در محل گمارده شوند. مصدق گفته بود: «اگر منظورشان محافظت من در مقابل مردم احمدآباد است، نیازی به محافظ ندارم، ما احمدآبادی‌ها، سالها بنا صلح و صفا کنار یکدیگر زندگی کرده‌ایم، اما اگر قصد دارید مرا تحت نظر بگیرید،

مطلب دیگری است...^(۱)

دکتر غلامحسین مصدق چگونگی اعزام گروه اوپاش و سپس حضور مأموران انتظامی و سازمان امنیت را به احمدآباد به این شرح نقل کرده است:

«... دو سه روزی بعد، یک کامیون با تعدادی از مزدوران وابسته به شعبان جعفری (شعبان بی مخ) به احمدآباد آمدند و با سردادن شعارهای طرفداری از شاه و اهانت به پدرم و آزار و اذیت مردم، آرامش ده را مختل کردند. پدرم به سرهنگ مولوی رییس ساواک تهران پیغام فرستاد، اکنون با روشی که در پیش گرفته‌اید، نیاز به محافظ دارم، زیرا محل زندگیم با زندان تفاوت ندارد و باید زندان‌بان داشته باشم. روز بعد، عده‌ای ژاندارم و دو نفر مأمور مخصوص از طرف ساواک به احمدآباد آمدند. ژاندارم ها عبور و مرور را در جاده‌ای که به احمدآباد مربوط می‌شد، زیر نظر گرفتند. مأموران سازمان امنیت نیز، دو اطاق مجاور در ورودی باغ راه با وسایلی که داخل آنها بود اشغال کردند. پدرم این اطاق‌ها را برای کلاس درس بچه‌های احمدآباد ساخته بود. این دو مأمور، که سه چهار هفته یکبار تعویض می‌شدند، جزء ابوابجمعی خانه ما بردند و تا چند روز پس از فوت پدرم در آنجا ماندند. غذای آنها همان بود که پدر و مادرم صرف می‌کردند. حتی لباس هم می‌گرفتند. به خاطر دارم در یکی از زمستان‌ها، به دستور پدر ده تخته پالتو پشمی خریدم، یکی از پالتوها را خودش برداشت، دو پالتو به مأمورین ساواک داد و بقیه را هم بین مستمندان ده تقسیم کرد. این مأموران به جز اعضای خانواده ما، به کسی اجازه ورود به باغ را نمی‌دادند، مگر به دستور کتبی ساواک. خانواده ما، روزهای جمعه و دیگر روزهای تعطیل به احمدآباد می‌رفتند و تمام روز را با پدرم می‌گذراندند. پس از چند ماه پدرم پیشنهاد کرد مادرم به تهران برود و نزد بچه‌هایش باشد. بارها، به خصوص پس از پایان روزهای جمعه و تعطیل که نزد او بودیم و قصد بازگشت به شهر داشتیم، به مادرم می‌گفت «شما که زندانی و تحت نظر نیستید، چرا باید در گوشه این ده، در انزوا زندگی کنید؟...»

حدود شش ماه پس از اقامت در احمدآباد، روزی سرهنگ مولوی، رییس ساواک کرج را نزد پدرم فرستاد و پیغام داده بود که حق ندارد، با هیچ‌کس، حتی ساکنان احمدآباد ملاقات داشته باشد. مکاتبه و نامه‌نگاری را هم ممنوع کرده بود. پدر اعتراض کرده و گفته بود «احمدآباد خانه من است؛ زندان دولتی نیست، اگر زندانی هستم مرا به تهران برگردانید و حبس کنید. من [از زندان] آزاد شده‌ام و حق دارم با مردم ارتباط داشته باشم. جواب اشخاصی را که برای من نامه می‌فرستند بدهم. به ریستان بگویند می‌تواند دست‌های مرا با زنجیر ببندد و قفل کند، هر وقت

۱. دکتر غلامحسین مصدق، خاطرات؛ در کنار پدرم؛ مصدق، صفحات ۱۴۵-۱۴۷.

خواستم نامه بنویسم، زنجیر و قفل را باز کنند...

احمدآباد برای پدرم در حکم زندان وسیعتری شده بود. به گفته خودش از زندان هم بدتر بود. در زندان می‌توانست با مأموران زندان و دیگر زندانیان صحبت کند، ملاقات‌ها سهل‌تر بود...^(۱)

دکتر غلامحسین مصدق ماجرای دستگیری چندتن از یاران پدر را که برای دیدار او به احمدآباد آمده بودند، بدین شرح نقل کرده است:

... ورود افراد به قلعه‌ای که پدرم در آنجا تحت‌نظر بود، به استثنای خانواده‌مان ممنوع بود. یکی از روزهای جمعه که در احمدآباد بودیم، نبات‌علی (مستخدم خانه) خبر داد که مأمورین چند نفر را که از بیراهه وارد احمدآباد شده بودند، دستگیر کرده‌اند. من و احمد با شتاب از باغ بیرون آمدیم و مشاهده کردیم که ژاندارم‌ها و یکی از مأمورین سازمان امنیت، چهار پنج نفر را کنار هم نگاه داشته‌اند. پس از نزدیک شدن به آنها معلوم شد از یاران مهندس بازرگان هستند. نام یکی دو تن از آنها را که یکی منصور عطائی، وزیر کابینه پدرم و دیگری رحیم عطائی بود، هنوز به خاطر دارم. آنها برای اینکه ژاندارم‌ها متوجه ورودشان به احمدآباد نشوند، از بیراهه وارد شده بودند، اما ژاندارم‌ها، که همه راه‌ها را زیر نظر داشتند، دستگیرشان کرده بودند. [...] آنها را با اعلامیه‌های نهضت مقاومت که همراه خود آورده بودند، به تهران بردند و تحویل ساواک دادند...^(۲)

در احمدآباد، رابطه مصدق با کشاورزان، به صورت ازباب و رعیت متداول در آن زمان نبود. با روستاییان مراوده و دوستی داشت؛ به خانواده‌های آنها کمک می‌کرد؛ برای بچه‌ها به خرج خود مدرسه ایجاد کرد؛ درمانگاه ساخت؛ موتور برق خرید و نصب کرد. در دوره نخست‌وزیری، با استفاده از قانون اختیارات، قانون ۲۰ درصد بهره مالکانه به نفع کشاورزان را در احمدآباد اجرا کرد.

مصدق، پس از صدور فرمان اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۰، و پیش از تقویم

۱. همان کتاب، صفحات ۱۴۶-۱۴۷.

۲. آقای مهندس عباس امیرانتظام که در آن دوران دانشجوی دانشکده فنی و از رهبران نهضت مقاومت ملی در دانشگاه تهران بوده و همراه سه تن دیگر در احمدآباد دستگیر شده، ماجرای آن روز را بدین شرح نقل کرده است:

... در سال ۱۳۳۹ در زمان کابینه دکتر امینی، به اتفاق مرحوم مهندس منصور عطائی رییس دانشکده کشاورزی و وزیر کشاورزی در کابینه مصدق، مرحوم رحیم عطائی و آقای حسن نزیه، برای دیدن دکتر مصدق به احمدآباد رفتیم و در آنجا دستگیر و به سازمان امنیت در خیابان ابرانشهر تهران منتقل شدیم و مورد بازجویی سرهنگ زیبایی قرار گرفتیم [...] پس از نزدیک ۱۸ ساعت آزاد شدیم...^۳

و تقسیم روستاهای ساوجبلاغ بوسیله مأموران وزارت کشاورزی، در نامه‌ای به وزیر کشاورزی وقت (دکتر حسن ارسنجانی) درخواست کرد اراضی احمدآباد و دیگر مزارعی که در مالکیت او می‌باشد، برابر مقررات بین کشاورزان تقسیم شود. در مرحله دوم مقررات اصلاحات ارضی، با آنکه املاک متعلق به مصدق، همسر و فرزندانش، مشمول تقسیم بین کشاورزان نمی‌شد، مع‌هذا مصدق و فرزندانش املاکشان را داوطلبانه بین کشاورزان محل تقسیم کردند. آنچه از احمدآباد باقی ماند، تنها همان باغ و خانه قدیمی بود که مصدق در آن زندگی می‌کرد و دوران تحت‌نظر را در آن گذراند و در همانجا مدفون است.

مصدق در نامه‌ای که در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۴۳ به یکی از دوستان نوشته، مشکلات زندگی تحت‌نظر و نیز مزاحمت‌های ساواک را به این شرح بیان کرده است:

احمدآباد - ۱۰ تیر ۱۳۴۳

کاغذ شما رسید. شرح واقعه این است که می‌نگارم: سرکار سرهنگ مولوی، یک دفعه، با یک آب و تابی مثل اینکه یک بچه را بترساند آمدند و یک ورائدازی از پشت عمارت، باز از همان‌نظر در اطاق خواب من کردند تا اگر روزی لازم شود آنرا بمباران کنند و بعد بدون اینکه دیداری دست دهد، تشریف بردند. سپس سرکار سرهنگ خدیوی دو دفعه آمدند، که یکی روز قبل ۱۰ تیرماه بود و من بطور صریح گفتم اگر از هموطنانم کاغذی برسند نمی‌توانم آن را بلاجواب بگذارم و برای جلوگیری از این کار، سه راه بیشتر نیست:

(۱) شرحی رسماً به من مرقوم فرمایید که راجع به سیاست با کسی مکاتبه نکنم (۲) یک دادگاهی مثل دادگاه سال ۱۳۴۲ دعوت فرمایید و تشکیل دهید که مرا محکوم کنند و این کار سبب شود که دیگر چیزی ننویسم. (۳) به مأمورینی که در احمدآباد گمارده‌اید دستور دهید دست‌های مرا دستبند بزنند و هر وقت قضاء حاجتی دارم باز کنند و باز دو مرتبه دستبند بزنند تا قدرت نوشتن نامه را از من سلب کنند.

من که حاضریم با یک نوشته رسمی، این حقی را که قانون در دنیا به هر فردی داده از خود سلب کنیم، شما چرا مضایقه می‌کنید و می‌خواهید به حرف بگذرانید. غیر از این، هر عملی بشود موجب آسودگی من است [...] آقای سرهنگ خدیوی حرف‌های مرا شنیدند و رفتند. به هرکس هم اگر از شما پرسید می‌توانید شرح واقعه را بگویید. (۱)

دکتر مصدق در نامه‌های خصوصی دیگری که به دوستان خارج از کشور نوشته، چنین گفته است:

احمدآباد - ۳۰ تیر ۱۳۴۰ - ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۱

... این روزها بواسطه تظاهرات امروز عصر در جلالیه نگرانم. چند روز بود که ۱۰۰ نفر سرباز که اینجا گذاشته بودند، بردند ولی به ملاحظه تظاهرات روز ۳۰ تیر اکنون دو روز است که آن صد نفر آمده‌اند در سرخط آهن، چند کیلومتری احمدآباد اردو زده‌اند برای اینکه مراقب باشند مرا به شهر نبرند. فعلاً کارهای مورد توجه مملکت همین است...^(۱)

احمدآباد - ۷ آذر ۱۳۳۹ - ۸ نوامبر ۱۹۶۰

از حال من بخواهید از تنهایی بسیار بد می‌گذرد. وضعیتم همان‌طور است که دیده‌اید سخت و پاکسی غیر از فرزندانم ارتباط ندارم. آنها هم هر پانزده روز یکمرتبه سری به من می‌زنند و می‌روند و با این راه دور هم بیش از این انتظار ندارم.^(۲)

دکتر غلامحسین مصدق، داستان زندگی پدرش را در ماه‌های آخر اقامت او در احمدآباد بدین شرح نقل کرده است:

... پس از چندماه، پدرم پیشنهاد کرد مادرم به تهران برود و نزد بچه‌هایش باشد. او، بارها، بخصوص در پایان روزهای جمعه و تعطیل که نزد او بودیم و قصد بازگشت به شهر را داشتیم، به مادرم می‌گفت:

«شما که زندانی و تحت‌نظر نیستید، چرا باید در این گوشه ده در انزوا زندگی کنید... سرانجام با اصرار فراوان او را به تهران فرستاد. با این حال، مادرمان هفته‌ای دو سه روز در احمدآباد می‌ماند، بقیه روزها پدر تنها بود.

پدرم آشپزی داشت به نام «نیات علی» که اهل احمدآباد بود. خانمی هم بنام «لقاء» کارهای خانه را انجام می‌داد. لقا، که ترک زبان بود و بسیار باوفا، تا روز آخر در کنار پدر ماند. «بابا» جز لقا و نیات علی، هم صحبت نداشت. نمی‌دانست از چه مقوله و موضوعی در آن تنهایی با آنها «گپ» بزند... [از تنهایی در احمدآباد خسته شده بود، ماه‌های اول اجازه داشت از باغ خارج شود، در مزارع با کشاورزان صحبت کند. و از کلاس درس بچه‌ها بازدید نماید، اما پس از چند هفته که دستور دادند هنگام بیرون رفتن از خانه، مأمورین [سازمان امنیت] او را همراهی می‌کنند، دیگر از باغ خارج نشد...]

خوراک و غذای پدر ساده بود؛ صبحانه نان خشک و پنیر یا قندداغ می‌خورد،

ناهار، چلو خورش، شامش ساده بود. در انتخاب غذا، به کیفیت توجه نداشت، هر چه همه می خوردند، او هم می خورد. به میوه، بخصوص خربزه علاقه داشت. روزهای تعطیل برای او میوه می بردیم. گاه قیمت ها را می پرسید. مثلاً می گفت: این پرتقال را چند خریدداید؟ می گفتیم: کیلویی سه تومان، تعجب می کرد و می گفت: دیگر پرتقال نخرید. مگر مردم می توانند پرتقال کیلویی سه تومان بخرند؟...^(۱)

بخش سوم — درگذشت مصدق

مصدق در دوران اقامت اجباری در احمدآباد، بیش از هر چیز از تنهایی و بیکاری شکایت داشت. مطالعه، قدم زدن، فکر کردن، حتی در سال‌های آخر زندگی، فراگیری علوم پزشکی و خود درمانی، او را قانع نمی‌کرد. تنها دل مشغولی او نامه‌های دوستان سیاسی، رهبران نهضت مقاومت ملی، و جبهه ملی و دیگر دوستانش از داخل و خارج کشور بود، که از طریق فرزندانش، مهندس احمد و دکتر غلامحسین مصدق و نیز نوه او، هدایت‌الله متین دفتری دریافت می‌کرد و پاسخ آنها را می‌فرستاد. تحولات سیاسی و رویدادهای پس از کودتا او را رنج می‌داد. با اینهمه نسبت به آینده و ضنس امیدوار بوده؛ سرانجام رژیم خودکامه شاه را به درستی پیش‌بینی می‌کرد؛ دودمان پهلوی را منقرض شده می‌دانست و معتقد بود که جنبش ضداستعماری مردم ایران خاموش نخواهد شد.^(۱)

گذر عمر در سالیان تحت‌نظر و انزوا بتدریج بنیه ضعیف او را تحلیل می‌برد. مرگ همسرش در سال ۱۳۴۴ ضربه دیگری به او وارد ساخت و بیش از پیش تنه‌ایش کرد. در اواخر همان سال به علت سرماخوردگی شدید، دچار سینه‌پهلو شد، ولی با مراقبت فرزندش دکتر غلامحسین مصدق بهبود یافت. در آبان ۱۳۴۵ بعلت نوزم و تاول سقف دهان، پزشکان لزوم معاینه او را در یک مرکز تشخیص سرطان توصیه کردند، ولی انتقال بیمار از احمدآباد به تهران منوط به اجازه شخص شاه بود. به تقاضای دکتر غلامحسین مصدق و کوشش پروفیسور یحیی عدل، شاه با انتقال او برای معاینه و آزمایش‌های لازم موافقت کرد. پس از آزمایش‌هایی که در تهران بعمل آمد، تاول سقف دهان سرطان تشخیص داده شد و چون معالجات

۱. در کنار پدرم؛ مصدق، صفحات ۱۵۰-۱۵۱.

ابتدایی مؤثر واقع نگردید، فرزندانش تصمیم گرفتند او را برای ادامه درمان به اروپا ببرند.

دکتر غلامحسین مصدق داستان هفته‌های پایان بیماری پدر و مرگ او را بدین شرح نقل کرده است:

«... در آن موقع هزینه مسافرت و درمان در خارج از کشور زیاد نبود. از سوی دیگر من چندتن دوست پزشک در بیمارستان‌های سویس، بخصوص در الوزانه داشتم و می‌توانستم ترتیب بستری کردن و درمان او را به سهولت فراهم کنم. هنگامی که موضوع مسافرت به خارج را با پدر در میان گذاشتم، ناراحت شد و با پرخاش گفت: و چرا به اروپا بروم؟ پس شماها که ادعای طبابت می‌کنید و در خارج تحصیل کرده‌اید چکاره‌اند؟ اگر واقعاً طبیب هستید، همین جا مرا معالجه کنید [...] وانگهی من با دیگران چه فرق دارم. مگر همه مردم که بیمار می‌شوند، برای معالجه به اروپا می‌روند؟...»

در مورد آوردن پزشک از خارج هم سخت مخالفت کرد و گفت «لعنت خدا بر من و هرکسی که در این زمان بخواهد مخارج زندگی چندین خانواده این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر از خارج برای معالجه من کند...» کوشش برای معالجه پدر ادامه یافت. برادر احمد، روزها او را به بیمارستان می‌برد و برمی‌گرداند. درد کردن و گلو، شدت پیدا کرد. به نحوی که با اشکال غذا می‌خورد و این موضوع او را بیش از پیش ضعیف کرد. یکی از روزهای سرد اسفند که احمد او را از بیمارستان به منزل می‌آورد، خیابان منتهی به خانه را، به خاطر مراسم مخصوصی بسته بودند و به اتومبیل‌ها اجازه عبور نمی‌دادند. احمد ناچار پدر را در آن هوای سرد، و با آن حال نزار، پیاده به خانه آورد. او که دچار سرماخوردگی شده بود، همان شب تب کرد. پس از چند روز، با مراقبت‌هایی که در خانه از او به عمل آوردم، بهبود یافت و تب قطع شد، اما دو سه روز بعد، به سبب ضعف ناشی از نخوردن غذا به علت گلو درد و مصروف قرص‌های مسکن، زخم معده‌اش عود کرد و دچار خونریزی معده شد [...] از نیمه شب ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ به بیهوشی رفت و سرانجام در سحرگاه همان روز در بیمارستان نجمیه درگذشت.

بی‌درنگ خیر فوت پدر را به پروفیسور عدل اطلاع دادم و درخواست کردم به محمدرضا شاه بگویند قصد داریم جنازه را برحسب وصیت او، در کنار شهدای روز سیام تیر دفن کنیم. حدود نیم ساعت بعد، پروفیسور عدل تلفن کرد و گفت «موافقت نکردند»

خیر درگذشت پدرم، در اوایل صبح ۱۴ اسفند در سراسر تهران منتشر شد. عده‌ای از دوستان و یاران او، همچنین گروهی از روزنامه‌نگاران و نیز مردم عادی، به بیمارستان نجمیه روی آوردند، ولی مأمورین انتظامی و ساواک آنها را متفرق کردند. به هیچکس جز خانواده ما، اجازه ورود به بیمارستان داده نشد. از